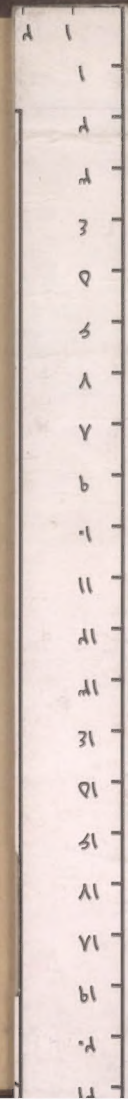


خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۱۱	



خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۱۱	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۸۱۱۱	



۵۶  
آیت‌الله تهرانی  
۴۰۴



۱۸۱۱



59

1500 500 9.9

100



1811



۱۸۱۱  
۶۸۹۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

فهرست کتب خطی

۱۳۵۶

فهرست کتب خطی

۱۳۵۶  
درختان

۱۸۱۱



۱۸۱۱  
۲۰۹۲۷۶

احراز اعمار اديان اديان اديان اديان  
دنيا فزوتين لودوچي اديان اديان  
دنيا فزوتين لودوچي اديان اديان

انديجان اولي الاجنه انبيا استيلاهم استيلاهم  
نسل بويشدين نسل بويشدين

اصطبار امصار اري امضا اقامت اعذب  
صبر کردن شهرها مقابله بويشدين

استيلاق اوني السه استيلاج استيلاج  
طلبه لادن تلم زبان متضار شده

انتباه اقا اطلاق اماره انجاء اسوه افواه  
الماجي مبر نشانه سرکشی افورسايدن

نيز انديجان اولي الاجنه  
نسل بويشدين نسل بويشدين  
نسل بويشدين نسل بويشدين

Handwritten notes and calculations on the right page, including a large vertical number ۲۰۹۲۷۶ and various smaller numbers and symbols.

امثال با کسر  
تقصای کردن  
و مشایخ کردن  
یعنی خوشی پختن  
مبالغه در تنهایی  
مشهور و صفتها  
مانند  
جمع مثل و مثل

افافت اعتساف ارتباح استغراب احتیال  
انگوشور کمرایه راحت کردن  
طلب نادیده گرفتن  
درست کردن  
ازاله اجتماع ابتذل اردون انصباع اشتراقیه  
دور کردن نه نوزد گاه نه کاه و نه تنی گشته اندک کردن  
حکایت کردن

انحای اخس اعوجاج انقال ایضاح اصح ایصال  
رفتن و رفتن گزینش گزینش گزینش گزینش  
گزینش گزینش گزینش گزینش

اتصال اخس امتعان ابرای اصابت اضادت  
پیوستگی فامه نیکوکاری عزیزی موبل رویش

اترک امیر علی شیران احصا آهسته امنیت  
ترکان و وزیر دولتمندان شمار کردن سینه رنجه و آلودن  
کردن نیز

استقا

استقا اشباع اعی انکا اتقا اتیان اذلت  
کندن طلب کردن کندن کندن کندن کندن  
کندن کندن کندن کندن کندن

آویزه ایادیه اغم ازمه اوتاد استنک  
تعلق کردن دستها و نیت با کرم مار شتر  
دور کردن و تفرق و قدرت

استقلال اصول باب الباء  
علم کردن کتاب و دلیل  
بسیار نوع جنسی آدمی آغاز کننده

بخار ماری بدو بوارق بکالت پیش نهاد  
دور قدیم آغاز رویش در کار و سر داری و خواهش

بی اندامی بنوت بها باستان برهان بروز  
بی ادبانه و ندادن فرزندان دلخیز کز نشسته بخت ظاهر کردن



بیسر فکوی بالجله پسر نای بصیرت بنیه بریت  
دناو فکوی حاصل علم ای خاوش بنیاد رویش بنیلا خلقت  
ای پیدایش

بناور بنا بر انظار نقبتا پیکر بای حال باد انظر  
بندر عادت کنده یلکد ناگهان استخوان وجود در حال و هر کلام  
و نام معمار

بالذات بطن بعد بطن بخورداری بر کشیده پشت کوی  
خاصیت نقل بعد نقل بهره مندی بلند کرده حد  
و جوی

پیش پای بر شکسته تنقح تصفیه تزکیه توحید  
نمودن اراده حکم بر طبع روانی و بار صفا کردن پاک کردن استوار تکیه  
کردن

توفیق توقی توفیق توفیق توفیق توفیق  
موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف

قوله

باب الناء

تورع تنای تضادم تراکم تراحم تراحم تراحم  
بهر کار بجا آورد دهکد تراکم مایه مایه مایه  
دانه

توران تعویق تمغا تفیص ترضیص تفریص  
در نیکی در نیکی در نیکی در نیکی در نیکی  
در نیکی در نیکی در نیکی در نیکی در نیکی

ترویج ترفیه ترجیح تکیون تلیق تلط  
روایه دادن استودیک غالب و زیاده بایه بیک ایچان روان بر در دست  
و غلبه

تراخی تماشیل تفسیح تهادد تحابو تاویلات  
در نیکی مانند و نشانی فراغ میده و نشاند رویش میکند بدل کردن  
و نشان نیز

ترشده توسیع توسیل تخریب تالیف تبعیت  
نخل شده فراغ کردن وسيله کردن غایب کردن معادن بهر در کردن

تالف    تقاعه    تناب    تقيه    تعبه    تغاير  
 الفت کردن    باز نشستن    مردوب    متابعت    لازم کردن    مختلف

ترجمه    تعاقب    توزک    تلایه    تعب    تذبذب  
 بیان    پس رفتن    ترتیب    بدل    ریاض    پوشیده

و منذبذب    تعصب    تفقه    تصمم    تذکره    تبصره  
 پوشیده    عوارضی    عوارضی    تدل و تلاشی    یلکاری    بنیاد

تعق    تعب    تنق    تبویق    تصویق    تحت  
 بارکردن    از آن به نوبت    کرده    در یکی    به هم رفتن    در یکجا

تذکار    تعلل    تعلیل    تحریص    تشک    شمار  
 یادگار    در یکی    در یکی    و هم کردن    در هم کردن    شمار کردن  
 شرح

تشرح    تربت    تعلق    تزلزل    تملق    تودم  
 شرح دادن    بهوده    آویختن    جنبشی    بهالوی کردن    دور کردن

تصفی    ثنقات    ثروت    ثریله    ثعبان    ثعلب  
 صاف کردن    استواری    جوانمردی و سخاوت    لوباه ماه    از ده لوباه از

تغر    ثغوب    ثقلان    ثقبه    ثمن    ثمین    ثواب  
 بار آوردن    روشن شدن    چو دانی آید پوری    سوزان کردن    بهار رفتن    روشن کردن

ثبت    نور    ثقیل    ثقل    جشم    جرانفاز  
 ثابت کردن    کاه    سران    سنگین    جگر    فوج در درازت

جوش    جزع    چار    بجار    جفود    جاده    جاول  
 جوشیدن    کوبیدن    کوبیدن    کوبیدن    کوبیدن    کوبیدن



جرايد جيم جروت جنيت چهارخانه  
دفتري دلاوردار عالم دنيا ابيقتل  
وعدالت و عدالت و عدالت

چهار مرتبه چار بالي چهار ارکان جر جنيت  
چهار کين چار کين چار کين چار کين  
چهار کين چار کين چار کين چار کين

چليق چليق چليق چليق چليق چليق  
چليق چليق چليق چليق چليق چليق  
چليق چليق چليق چليق چليق چليق

چيز حرمان حاشا حمامه جان حديق  
چيز حديق حديق حديق حديق حديق حديق  
چيز حديق حديق حديق حديق حديق حديق

حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق  
حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق  
حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق حدائق

حکیم ادا

حاشيه کران خرم با الف خرنده خلط خيول  
مقربان و زديکان دوبرين دوبرين  
دوبرين دوبرين دوبرين دوبرين

خدايان خضوع خول خربت خرنه خيم  
خدايان خضوع خول خربت خرنه خيم  
خدايان خضوع خول خربت خرنه خيم

خلا خودک خلال خاطف خاندان خوض  
خلا خودک خلال خاطف خاندان خوض  
خلا خودک خلال خاطف خاندان خوض

خير البلاد خيامان خيام خديعت خاور  
خير البلاد خيامان خيام خديعت خاور  
خير البلاد خيامان خيام خديعت خاور

دشخوار دست بر دست آوين دانک دارالوار  
دشخوار دست بر دست آوين دانک دارالوار  
دشخوار دست بر دست آوين دانک دارالوار

دشمن دختر بی واسطه دخل دل نهال ای دنیه دلزاری  
سخت دینا صلیبه حاصل مکرز باطن کینه تر شاد دلی

دین دین دستان دنا سر دو کپه دنیوی  
کینه دینا قصه جبر دیناری در شتاب دیناوی

دمنه دراهم دلال دامن شب دستور درخت افشار  
نام جریحه دینا را کرشمه ناز آفرین دینا یاری

داهی درخورد زکا ذصول ذخیره دایم ذباب  
ذکر دهر لایق دینا غفلت دینا بد مکی

ذلت ذات البروج ذقن ذروه ذره ذرینه  
اصل فلک ششم دینا بنی موی ذرینه و اجناسی

ذریعه ذریع زنب ذلت ذبول ذمیر  
ذیمه ذیلها کینه خاری خطا دم و فرمان زهار دام شده

ذنوب ذوق ذل ذصول ذهوق ذیب ذاهل  
کنان چشیدن خاری فراوانی هلاک شدن اگر ذلالت

ذیل ذلت ذایقه ذله ذله الرافعه ذیبت ذین  
ذین خاری چاشنی خاری اسودید استوار

ذکر ذکا ذکا ذصول ذخیره دایم ذباب  
ذکر دهر لایق دینا غفلت دینا بد مکی

ذلت ذات البروج ذقن ذروه ذره ذرینه  
اصل فلک ششم دینا بنی موی ذرینه و اجناسی



ریب ریو ریا ریان رقیب رقابت  
نزد و نگر مگر خبر ندان نگهبان نگهبانی

رواج رمج راج روحانی ریاست ریو  
بوی نیزه غالب راحت مرداری جای بلند

بی الزام زار زور زلات زری زخیم زجاج  
توتش دروغه غالب بکسی فریب بهتر آید

زار زخرف زرخشک زرتشت وزرشت  
لاغر و پهلوه آرزو زرخالی پیرمغان را یکویند  
جای کبرزه زری و آرایش و آتش

زرفتن زراغنی زرق زقوم زخار  
حلقه آهنی که در زمین ریخته دروغه دگر دوزخ بنده امان خواستن  
میزنند و چو یار در آستانه میگردانند که آتش نشاند زین

البح شوق و غنای و در کوا

لکنت و جویم با شیر و پیر است و در در قفا

بوی یعون حضرت الفیضات  
جای بلند جویم با شیر و پیر است و در در قفا  
۱۱۲۲

زینم زکی زکال زریف زورق زهره  
وارزاده پاک انکت نزدیک کشته خود گفته

زیان زوشی باب الشیخ سهارت سطوت  
خشم آلوده تندوقت رسالت درخشان دبدبه و غلبه  
و پیام آوردن

سوابق سوابق سیر سیر سیر  
کردن گشتگان پیشین گردیدن دلالت مقرر ظاهر کردن  
ی زنده ی کافرا بسیار

ساخت سودت سر برت سیاحان سواد  
صیقت سرداری پیدایش یکرنگه کان شهر که درو  
و ظاهر کردن و خلعت و بختان همه زیافته خود

اعظم سابق سبطین سابقه سیوف  
بزرگ راه نازنده امام حسن و معاند اول جمیع این دنیا  
و سابق دهنده حسین رم و قدیم

سکله

سعد یکبخت السعدت یکبخت شدن<sup>۱۵</sup> سلال آب روشن و خوش بکجور روان فروشد

سنگ راه سوء سپیم سباع سدرقی  
مانع راه بد شریک درنده کفایت  
ولا زری

سهمان سترک سرایت سامی ساری  
کینه کان بزرگ تاخیر کردن بلند روان  
مغزل درختها سترک سخی باغافیه  
جانوران از موافق وزن و خوش

سداد سولو سنت الله سویت سامان  
استواری سیاه تقیر الیه بکر نام پادشاه و ناجای  
و دانشی و کنج لایزال

سیری سونات سرکجه سوات سراسر  
آفر نام ملک ذات کوثر بالفتح عودت در ملک تمام  
و جهان نیز و بکر زنت و شمس سلطان نیز

وسر بسر سرور سفیه باب الشیخ شینون شهرت  
خوشی فوین کینه جمیع این دنیا بدو عیب دلیر و جاد و هنر  
و نیز جمع شیشه

اجمع

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی

سختی باقی



فراوانی  
کلی

شرافت شوارق شاید شرات سرزه شراره  
بزرگی روشن سخا بدی بدان پاره آتش

شوق شحات شهادت شهاب شیخ شر  
بالفتح شای دشمنان گرامی دادن درگاه تن بدی  
پاره کردن

شرر شوخیه شواخ شطری شره شاه مرود  
برکنده پاره بلوس باغی بوم اندیک روس شطلمت  
دوبخت بلندها پاره

شبهی شمیم شوارد شارع شهود شسته  
شوت بری آینه ویز راه دیدن برکنده  
ذاتها جدا جدا

شکرف شینی شوار شیوع شایع شمولا  
نادر بد مع شوف برکنده آرزوی  
شیلان

شیلان یا الصاف صغوت صحنی صبح صوب  
کشت طعام بزرگی و تندر و خالص دیده دریا کردن  
بازگشتن و خوردن پاکیزگی و قصد و در گذشتن و یک نگرانی

صدد صنی صغیر صحاب صعوبت صادر  
در پاره منع نوع آواز هندی دشواریها سختی آینده  
و کره سینی

صانت صایب صیاع صور علمیه صور  
نکته داشته استوار پیما علم صفت اوست  
در ارت کار

صورتین صدمه صاحب قران صاف  
آزادانه طرح آن دهکدگی میر نور در جزیره شیخ بی اغوش  
از عری نشینده بهیو کرد

صبره صبح صغیر صبح صبر صدار صبح  
کیا نیست صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر  
صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر

صورتین  
صغیر  
صغیر  
صغیر  
صغیر

عرق بکر علی و کون راد هلی و قاف برف و بن درخت

ظمان ظلام ظنن ظمیر ظمیر ظمیر  
تاریکی آینه زده دایه پخت پخت پخت

عبره عبور عیدم البدل عرفیه عیدم النبال  
گذر ناچیز بدل مشهور ناچیز مانده  
بندر کردن

عضاده عضاده عذب عروة الوثقی عدول  
قوت بازو خلاصه شیرینی رسن استوار و دست عذر کردن  
آیند و وسیله و مراد زدن

عقال عقیل علائق عیب عجمی عتاب  
بکر لنگر راننده واسطه پیوده زبان ت خوار و بقیه  
عقاب

علف عوایق عقلا و نقلا علما علما عرض  
گاه کفاری از دیر از دیر از دیر از دیر  
و لنگر علف

علت عای علاوة عاکف عظیم عناصر  
دلیل مقصود بلند و توبه کز نشین بزرگی و سخنان آواز  
بر توبه کردن و بستانه

عنصری عادة عیادت عصاة عیالقه  
دای و ترکی تغییر عیادی عیال و عیال کنه کلوی معامله  
و کج طبع و عیال

عاید عدا علیل عواصیق عیال علم  
بازگشت از توبه بیمار تند بلا دستا و کلان دستار  
بسته و دهنده

عالم مقولات علت عطف عزم عطا  
عالم ارواح و جبروت سبب پیچیدگی قصد بخشش

عبد الدرام عبد الله عبد الطبع عبد الزمان  
بنده درم بنده خدا بنده طبع بنده زمان

صمغ <sup>یا انصاف</sup> ضیافت ضیافت ضیا  
کوند خیل کرایه مهانیه روشن

ضیع صب صراط ضراع ضرر ضریع ضفت  
کفتار کسار آواز زاری نابینا خارده خوارشته

ضعیان ضفوع ضرعام ضمیم ضنک ضنیان  
کینه عرک شمشیر آغوش آوردن تنگ خیل

ضرر ضمیران ضرر <sup>یا انصاف</sup> طرق طغیان طوت  
زبان بالفتح یا کرم ضرر کردن راه بیفزاید خوش

طرف طغیانه طریق کشته طبعی و طاهری  
یکشونده و آواز از راه برگشته امام حسن و امام حسین

راه

طرح طلبه طور طینت طاری طینان  
بیلد بویک کوهت سرشت پرشی آمدن چادر

طارق طامه طاقیه طاه طالح طحال طری  
ستار صی قیامت کلاه مینه تبارک سیرز تازه

طراوت طرفا طلق جلال طور طلق طور طرفه  
تازیکه کرز شراب کوه زرک اهرک روشنی نادر

طنیر طهر طاهر <sup>یا انصاف</sup> ظلال ظلمانیت  
ناز و کشته پاک سایه ای سایه تاریکی

ظروف ظلمه ظلمه ظلمه ظلمه  
آوند ظالم جمیع ظالم آمویرز سیاهان طغیر ظلمون





کدر کزایش کرخ سراز کزیر کافی کز  
تیره غلیمین خانه و روزن خورن چادر بسند با کافارک  
وینک کردن و نام حملت درخت چهار

کرم کریمی بسم الله الرحمن الرحیم  
تاج کینک دینیه  
و جانده  
زهر دار

[illegible]

لاله لایلی لایلی لایلی  
ابزار خلایب روضی جمالوی  
لاله لایلی لایلی لایلی  
عقل عاقل برارانی

لباب لبانی بجاحت لبجاج لعبت لبازی  
خلقه مژدگی بی غریب و عزیز بی شرم  
موردی از آن بد لبازی کند

کوزی

متاحان  
مجان و داندگان  
وجه و ملکات

محقق  
تحقیق کنند  
و نبات اکریده

منهک  
فرو رفتند در لذات  
و قصد کننده

ایرانیان  
ملح  
منجم  
جایز و سخیان

مضرت خيام مبتدا  
جوان زون خیمه آغاز کنده و پیدا  
مواخات ملل برادری  
ملک و مجلس مبارک رفتی

معاش عقل معیشت که در کار دنیوی  
معاد عقل و دیرینه که با قدرت بکار آید  
مشرّب منزه و جایز که نشین  
مستنبطات بیرون آوردن چیزی از چیزی

متعارف فيه متداول متابه متعارف  
شک و بحث با کرد در حیرت افزایی با نا امانه  
ای مشهور مانده

مسلط مرور مرج مورثی مذکر  
غالب و بزرگ کدشتی قیدی  
و آهسته یلادهند و مرد

مذکر  
بیاد دهنده و مرد



مشهور و معلوم مجابیت معاودت مدعو  
بیده و دانستن یکوشدن بازگشتن بستن

ممد و مد مویده منفع مروه مویده  
دراز کفشد دراز قوتدار شده روشن سرکش جمع مایده

منفع مسافت معاشر مصارف مجاوبه  
دم راه کرده فرج کردن جواب

مشتبهات مضحک مضحک مخدول  
آرزو و خواهش سخاوتمند کننده غرق خواننده شرمند و پنهان و گمراه در کلمات

ماثوره ملول ملالعه مستوی  
دعا و کراز برهنه و برآرم شده لغز کف شده برابر شده  
پیغمبر علیه السلام و کشیده شده مستویا

مستوی محتاج منشور مناشیر موالید  
غالب از قید امتیاز فرمان فراموشا بنات و جمادات

مسافت محسوس مملو منتشر منور  
برابر محسوسه بر منور مصلحت  
ایا دیده شده

مصلحت موتمن مناعب مصایب  
یکد اندیش امانت دار رنج غم و مصیبت

ملکات مصمم متوبات مصیبت  
دریافت تدل ثواب غم و غصه  
در روشنی و فاعلی

مرنگب مطعون مهاجر مشغوف مرت  
سوار خواننده طعنه زده مسافر آشفته شده شکسته بستن و استوار خواننده

منسک بحمد مدین مقومان مصاعده  
در آفریننده بزرگ شهر ایت کندگان بالارو  
و خلاصه نیز

ملحق مباحه مخترقان متعرف معترف  
پوستی بزرگ و بزرگ خط و خطی که  
مخوف متغش متعذر مشالین  
که کشته غوطه خوری دشوار  
ای غواص

محاسبه میثاق مشوب منظون متغاکون  
سازگاری قیامت و خوری آمیخته  
داوودان یک و هفت  
مفکران  
متعبد مآرب مییا محتوی منقصت  
دور جابر عادت موجود و مخوف  
منقصت

منقصت مستعد مرجوم مطارص مخاطبه  
نقصان ای طیار و بهیا زاییده با یکدیگر بحث کردن با یکدیگر خط کردن  
کم کردن

مین مفرد مطاعن متاصل منسوبات  
بیان کنده تنها طعنه از پنج کردن زبانه شده

لمتبس منضج متمتع متزلزل منزه  
پوشیده رنگ کشته بر خود دار کوزه کشته پاک  
و منبیا فانی

مهدب متعبد متعده متلای متنبه  
آراسته شده لایم کشته عباد نگاه فایده روشن برادر کردن  
متنبه

متنازی ملام مخار مطاعم مستودعا  
آزاد ریاضت ملاست کردن خلاص کنندگان جمع طعام امانت داشته شدن  
ایر طعمها

ممارست متعارف متعارک متبذل  
با یکدیگر عادت رفتن نامشهور انجوشی کننده خوار بعد

منکوب مضایق محاکم محروض مخادعات  
سرکون تنگیها ناقصان بودن بیماری مکرر

ممت مدینه منحصر منسببان متوسل  
در از شهر رسیده کشته بزرگ کنندگان وسیله گیرنده  
و تمام

مکث متالم میرزا مجبور ملا الاغیله  
درنگ دردمند ظاهر کردن جگر کشته عالم باطن  
و بی اختیار

مظلمه متکسر مهدی مهتری معاوضه  
ظلم و شکسته دعا رهنا بهریت یابنده بدله کردن  
دله غایبه

مستمر مستمع مفت مدارج مسومان  
قرار و استوار برده کشته آسان مرتبهها زهر فروندگان

مشاوران مجتنب مداهنه مشیج مطین  
مطول دندان بر چیز کار بهر زبان خوشحال قرار گیرنده

مستعلق متنع متکبر معوه منبج الدوله  
آوردن نشاندن سزا کشته بیکدیگر یکجفت منبج الدوله  
و پوستی

نشاء نظار کنه نکبت نخوت نهم  
نظور دیده و در کنندگان بوی کبکری قصد دل

نحما نیکه نصاب لغوت لغت نویین  
نقما سرتبت بویا کردن صفتیای لغت نویین  
و بر تبه



نظر اولی نظر ثانوی نور سیدگان نیایش  
 نظر ظاهری نظر باطنی ای نور سیدگان رشت و ثبات  
 ای دنیوی اخروی ستایش و خوانش

نهضت نوح ببرد نگرانی نخل نصی  
 کوچ و بخش راه جنگ شطرنج غیب آیت قرآن  
 ناقوس نمود نوید نیل نور نورانی  
 سکه ظاهر خوشخبری دریافت غنچه و پنجه

نحو نعلش نایب و نواب نامیه  
 مانند بخاره رنج در رنج بالایش  
 و تابوت

نادم نقب فحش نقیر نکال  
 پشیمان سورخ ترس خنودادک رنج  
 و غیره

نشیب نکابت ناظر نباهت نفات  
 زیر رنج نظر کننده انکاش پاکیزگی  
 ای خبر

ناشی نقش ناطقه نفس الامر ناظوره  
 ظهور شونده روح و گویند بیانه واقع و رات  
 و آنچه در قضا بطور آید

ناپدید ندرت نهد نجابت نصیب  
 غیر حاضر نادر و درین رنج و کزیده  
 و آنچه در قضا بطور آید

وحدت ارادی و فور وحدت قهری  
 یکپوشیدن از ارادت فرو آمدن از روی غلبه عدل در دار السلام  
 و از تمام معانی خود جدا شدن

والادید و دایع واسطه العقد وحدت  
 بلند بین امانت جمایل و وارید و امام تنهایی  
 و از این استوار تسبیح و ذکر استوار

وفاق و لات وحش و حدایه للطلب  
 یافتن صاحبان چهار پایه یافتن مراد  
 و یاری و درستان

وارد واه و قار وانی واقعه طلب  
 فرو آمدن و سوره استواری بسنده حیل طلب  
 و واقع شدن و درویشی

و دیعت وضع واری ورد و رک  
 امانت خود پیش و پس بافتن کل سیر  
 و بکسر طیفه

وسیم و صب و شاع و طر و قاهت  
 علامت رنج تاج صاحب دوستی  
 و داغ و سر دی

وسیم و الهام و ویه و نمود و صبحار و هوای  
 بر اینان روزغ و صندوان راه و ابر  
 و غیره

هیولا و ظاهری و صیوب و صریح  
 دشت و پای بدی و زیدین درم و برسم  
 چشم و کوشش غم و غصه

هوا جس هم آغوش صدم و صیوان و صیغ  
 هوا و جسم بر این گوینده ناچسبیدن نادان و جاهل

هازل وزل وادی و مار و صبار و صیوط  
 مسخه و مخوی راه نما افتاده غبار فرو آمدن  
 و عابور

هملت و هم و هوید و هو و همش و هنده  
 خاک و هم و دردار و شکال و انظار و آواز و قطار و شتر

همایون و هم و هم و هم و هم و هم  
 بخشش و حیا دعا و قصد و انصاف و کینه  
 و مبارک







انصد اجمال اجماع احال انفراد اراد استعلا  
سکردن مجتهد کردن زمین تهمین تهاشدن وارشدن طلبدوری  
اقتصاد استمداد اخصا استمداد ازید اسجد  
قصدا برکنی نمکدان بیره طلب رواندن زیادت چشاه  
امتداد الحال اراد البتاد استرفا استطراد ارتداد  
درازی قمره سرکردن نظم طلب بخشش غلبه مردودشد  
انمد **باب الفاعل** الدال والتناز اخذ استعلا اعوذ  
سره لذتها کفرقة طلب پناه بنایموم  
**باب الفاعل الاوخر** استجار اجمار اخطا اوامر  
تمامت نظم کردن سنگها خطا امره  
ازهار استمداد انظار استمداد استحقار کفار  
شکوفه کدورتها نظره کمبری حقارت سزا  
احضار امصار ابصار انصار استمرار اذفر  
حاضرن شیره بکره یاری دهنده طلبی خالص و کرم  
اصدار اسطر انزجار انشار اجبر انصار  
برگردن نام زخم منگدن تار و پودن زود روز و پویا  
اسعار ادرار کشمیر اعصار للسمار احرار  
نرخ وظیفه کردن ازودان لغتها نکلان و ازادان  
الطهار

اختصار احرار اسرار انتشار اعمار افطار  
شمردن نوحه یکلان برانده شدن عمره چاکر  
اعور احمر اصفر اسفار اسرار اسفار  
کور سرنام زرد درویشانه ازین سرگردان غایت کرده  
اشعار ازخار اقشوار اعصار انحصار ابر  
آلایه نذیره کردن میهن خاسته شیلیدن بازماندن سوزن  
اخبر اهدار امار انداز اقرار کشمیر احرار  
پیشتر ضایع کردن چاهها رسانیده پدیدها کرمه کار مددکار  
آثار ابتر اصرار اقتدار **باب الفاعل الاوخر** ابرار  
نشانها شتردم برده کرانها پدیدها جلد ظاهر نمک  
احراز احراز اندرز احترار اجماز آن  
نگاه داشتن جبیندن دل بند جنبش و کدورت بخز موص  
احتیاز و پختن اجماز ارز انفاز **باب الفاعل الاوخر** السهم  
سرزایه و جلد کردن کونه کردن برنج جاری  
استیناس اینس اینس اینس اینس  
الذت یار بچار جانها و ذرات التوفیق نور و توفیق  
انفاس اقدس اجناس التباس التباس  
دمها پاکتر باسویس باشه التباس التباس

الایرة  
سوزن

ارسی احتیاس اسی العکاس ادناس  
درست شده جسم کردن دیروز عکس میل  
**باب الفاعل الاوخر** اعرش اغلش انتعاش اعرش  
بدله نام پشای عیشا نقره چرخ چشم  
افطش ارش ارتعاش **باب الفاعل الاوخر** المصالح  
پن منی بدله و بدله لرزیدن از محمودی خاصان  
استرخش اشخاص انتقاص ارض **باب الفاعل الاوخر** انراض  
طلب خصص اشخاص نهایت نیکی غرضها  
اغراض اغراض اعتراض انقراض انتقاض اینص  
چشم پوشیده یاری شده بریدن کوچ کردن سفید  
**باب الفاعل الاوخر** اوط اوط اختلاط ارتباط افراط انحراف  
میان آمیزش شده ربط زیادتها در آمدن  
اسقاط اقط ابط اغتباط سربیه التماس **باب الفاعل الاوخر** انقاط  
افتادن پشت بغل در دیکه و اوردن طریق  
انقاط احتفاظ انخفاظ الفاظ **باب الفاعل الاوخر** المعین  
بیداری حظ یافتن نگاه داشتن حفظها  
ابدا انضاع ارفع استطلاع ابتاع اقطاع  
نوبه در گذردن بلند خورده خورده و کرم  
انقطاع

اختراع اشتقاق استطاع اوجاع اطاع اسرع  
نوبه اشتقاق نوبه بر داری سرچشمه طبعها شتاب  
اتباع اقتناع اشباع ابقاع ابتلاع اضطلاع  
پیروی پرده کرده حصول بقعه زور دادن غلبه کردن و بیک  
اصلاح التباع **باب الفاعل الاوخر** التباع ابتاع اسباع  
سربطی شوق درویش رسیدن سوت تمام کردن نوحه  
ایام انصاع **باب الفاعل الاوخر** انصاع اوصاف انکشاف  
پایان رنجه کردن صفتها انظار کردن  
ابتلاط انصاف اجلاف اعتساف اتحاف  
فرایم آوردن صفت کردن کینه کانه بکوی و مشرق غصه نرنگان  
اسلاف استخفاف اعتکاف اراجف کفاف  
کدشتن سبک کوشش کردن جرافه یککردن  
اعراف اوقاف العفاف اغفاف احلاف  
نام مقامی دقتها و ازاد کردن کاذب کردن در قید کردن کدشتن  
انقذ اسراف اسراف اجفاف استناف  
تنها روان کردن حجت فوج بندی از سر رفتن  
استکفاف اجواف استعفاف **باب الفاعل الاوخر** انفاف  
کوشش طلبه باری















































































این اثر به کتابخانه  
انجمن اسلامی ایران تقدیم شد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على رسول الله وآله وصحبه  
اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على رسول الله وآله وصحبه  
اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على رسول الله وآله وصحبه  
اجمعين  
در شرح کلمات شریف از عقل داده حق بقدر علمت خود از زبان  
ناقص محض موافق تعویضش بیان گفته شد لیکن در مطلق آوردن از  
قصود این بند دست طعن نزنند در دلیل اصلاح بیوشنندگان  
گفته اند عذر این صنف قد استهدف اگر خطا شده باشد معاف  
العذر عند کرم الناس مامول اما این فقیر حقیر بر تعصیر اضغاث  
عباد الله القوي الباري سید عبد الله ظفاری خاشاک سرایانی  
بگوید

بیان یعنی ماثوی الله عالم حادث را گویند و حادث فوید است  
یعنی در آدی بوقت حکم و بوقت بکار چند ایام کودکت و در چند  
ایام بالغ و در چند ایام پیر شوی این کلمات را عالم حادث گویند  
اینچنین که خدای را لذت بدید که این لذت قدیم نیستند و یکسورت  
آنچه که دایم یکجای نباشد لایق خدایت این ماثوی الله گفته شد  
بیان از علما رحیم الله درستی خوانید مردمان در سماعت ناقص آوردند  
بیان گفته شد اهل سید را در کمال انکار دیده گمان این شرح این بند ناموس  
در محله کرم در آری که تا از نظر مردان عشق محجوب نباشد **سلام**  
اگر تا برسد به وقت خواندن هر کتابی و هر کلامی چری خوانند **سلام**

این اثر به کتابخانه  
انجمن اسلامی ایران تقدیم شد



بگو مشهور است که اول تعوذ میخواند و بعد بسم الله میخواند اگر تو  
گفتی که تعوذ مقدم است بر بسم الله اینجا قضاوت بسیار و لغوی  
که خلاف صحت است لکن آید که رسول علیه السلام فرمود است کل امری  
بالله لم یبداه فهو ابقی یعنی تمام کار صاحب باز و نه شروع کند  
آنرا الله بسم الله الرحمن الرحیم پس آن مقطوع البرکت میشود  
تو میگوئی **جواب** بگو من از قرآن شریف ثابت کردم تعوذ را  
که مقدم کردن آید بر بسم **جواب** قوله **فَاذْاَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ**  
**فَاَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** یعنی پس وقتی که قرآن  
میخوانی یا هر صلح پس بپا بخوانه طرفه ای که از شیطان بر تو آمده

از درگاه فرستاده

از درگاه محتاج یعنی دور ماندن از رحمت رب العالمین یعنی لغت که شد  
یعنی رانده شد از ملک که در میان اگر کسی گوید که بر من شیطان از کلام  
جائز است که در **جواب** بگو که از قرآن شریف ثابت کردم که الله تعالی  
فرمود است **وَجَعَلْنَا رُجُومًا لِّلشَّيْطَانِ** یعنی تابویتی که ذکر و بیان  
شیطان می شنوند آنوقت هم کنند از حقه آفتی آن معاینه در  
دینا شوق که آن ستار شکست شد آن بر من شیطان نیز که  
تعوذ دفع شیطان است و بسم الله شروع کلام است از همین سبب  
تعوذ مقدم بر بسم الله است که خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
که در وقت شروع کلام کتاب و کار و غیره گفته است که از آغاز کلام

بسم الله برکت لاتعد ولا تحصى است و تعوذ با سه مشهور است  
که هر که اهل ایمان است در خطبه نسیه تعوذ آغاز میکند زیرا که  
شیطان علیه لعنه فریب میدهد و شیطان علیه لعنه را  
اسم اعظم یاد است بوقت صبح از شقاوت از بیهوشی همراه خود  
افواج شیطان گرفته و بر تخت سوار شده بیرون آید و تخت را  
بر رویا معلق فرود آرد از برکت اسم اعظم و افواج شیطان را  
برای غارت گرفتن است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم روانه نماید آنوقت  
بوجوب تعلیم لعین فریب میدهد تا فراموش کند آن کس را که بعد از  
نماز فجر بغیر از نطفه از مسجد و برای کار دینی بیرون آید آنوقت

از درگاه

آنهارا در نهیب خود مسلط میکند اگر بعد از طلوع آفتاب بجا کند  
که شتم روندن از میکت لازم است در هر کار تعوذ با سه خواند  
تا از شر شیطان امان یابد در اینجا اعتراض است موافق حدیث نبوی  
علیه السلام که فرمود است که بوقت نطفه از پشت پدر و در رحم مادر  
سقوط می شود آنوقت ملائکه را حکم گفته که خاک کسم آنجا که آن شخص  
رفتن که می شود یک شمشک خاک برداشته در آن میان اندازد که  
تا بچهل روز خلاصی شود بعد از چهل روز بخیر میکند بعد از چهل روز  
در آن میان یک شمشک خاک برداشته در آن میان اندازد که  
شکل کو خندد و بچ که بریان که در آن خوردند از آن سبب دیگر است



اَوْشَن شَيْطَانِ خَاسٍ لَا خَلْقَ يَكْنُسُهُ دِيكَرُ مَلَكٍ لَمْ يَخْلُقْ  
 كُنْهَ اَيْنِ سَبْرُ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ خَطُورَاتِ يَكُونُ وَبِدرِ بِي اَيْنِ  
 اَكْرَ خَطُورَاتِ يَكُونُ اَمَدَانِ كَرِ اَمَلِكُ تَوَكُّرُ اَمَدَانِ كَرِ  
 شَيْطَانِ تَرْدُوكِ بَاهِ غَلْبَةِ مِيكُنْدَنِ اِنْجِي كَرِ دَرِ بَطْنِ شَمِ  
 خَلْقَ دُورِ اِيَكَمَرُ تَكْجِي وَدُورِ شَمِ كَرِ اِنْ شَيْطَانِ ظَاهِرِ صِي  
 خُوفِ **جواب** كَوْنِ مَقْلَبِ الْقُلُوبِ رِبِّ الْعَالَمِينَ رِبِّ دَرِ بَاطِنِ  
 كَلْبَانِ خَدَارَتِ وَبَاطِنِ وَظَاهِرِ حَافِظِ خَلْقِ اكْبَرُ تَكْلِيكِ  
 ظَاهِرِ اَيْنِ حَافِظِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُكَ يَا رَبِّكَ فَصَلِّتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 مُحَمَّدٌ صَافِيٌّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَارِدَتْ **حَدِيث** قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ لَيْسَ إِلَهُهُ إِلَّا اللَّهُ  
 إِلَّا يَدُوبُ الشَّيْطَانُ كَمَا يَدُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ  
 يَعْنِي تَصَحُّحُ بَيِّنَةٍ كَمَا يَدُوبُ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَمَا يَدُوبُ  
 اِرْزِزْ دَرِ اَنْزِ **حَدِيث** جَايِ اِيَكَمَرُ فَرَمَدَتْ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ أَمْرِ الْكَاتِبِينَ  
 أَنْ تَكْتُبَ فِي دِيْوَانِهِ أَرْبَعُ مِائَةِ أَلْفَ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ  
 وَتَحِيَّ عَنْهُ أَرْبَعُ مِائَةِ أَلْفَ سَيِّئَةٍ تَرْجُمُوتُ صَحْبُهُ

وَمِنْ سَهَامَتِ دَرِ اِنْجَا كُنْشَرِ تَعَالَى كَاتِبِ **جواب** كَوْنِ اَكْثَرِ  
 اَعْرَابِي دَرِ وَقْتُ سَوَارِشَنِ بَرِ مَرْكَبِ دَرِ شَرْعِيَّتِي تَرِ اَيْنِ  
 هَمَزُهُ دَرِ حَذْفِ كُذْبِ **سؤال** اَكْرَبُ اِيَكَمَرُ سَنَدِ كَرِ بِي وَبِي اَيْنِ  
**جواب** كَوْنِ جَارِ وَاسْمِ جَرِ وَ **سؤال** اَكْرَبُ اِيَكَمَرُ سَنَدِ جَارِ وَجَرِ وَتَعَلَّقِ  
 بِفَعْلِي يَابَشَرِ يَابَشَرِ فَعْلِ اَيْنِ اَيْنِ مَتَعَلَّقِ **جواب** كَوْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 بِفَعْلِ مِيَابَشَرِ زِيَكَمَرُ تَقْدِيمِ كَلَامِ جِيَانِي شَعْدِ كَرِ اَيْنِ اَيْنِ  
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَكْرِيكُ اَيْنِ اَيْنِ جَارِ اَيْنِ جَارِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 رَحْمَنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 مَقْدَمِ كَرِ دَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ

كَمَا يَدُوبُ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَمَا يَدُوبُ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 كَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 دَرِ بَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَدَتْ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 كَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 جَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 مَحْذُوفِ زِيَكَمَرُ دَرِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
 اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ

بسم الله الرحمن الرحيم







انسان جمیع مسلمان اهل ایمان اند معلوم بار که لفظ الله در اصل  
**جواب** تا بعد از سبب معلوم شدن حرف لام در آوردن از آوردن  
 لام که شد بر این تعریف کلمه الف لام آوردند الا له شد در آن  
 میان لام اول را در لام ثانیه ادغام کردند و بر آن تشدید دادند  
 شد **سوال** اصل آل چه بعد **جواب** اهل بعد در پنجاه عمار  
 جاری کردند و می را حذف کردند آل شد **سوال** تعریف می چیست  
 من اتقی عن الشک والمعاصی **این شروع در ابتدا و بیاید**  
**کلمات که منت حجت** هر کتابی که شروع در ابتدا با طه شده  
 شروع کنند آن کتاب از اول تا آخر بابرکت و خوش مضمون

ب. ل.

بی شخص بود که حضرت سعدی رحمه الله علیه از الحمد لله شروع نکردند  
 با و بعد از این فعل بکرت از حد خارج است این چه سبب است **جواب** که  
 که در حقیقت معنی منت شکر و سپاس و حمد و خدایت از این سبب  
 بابرکت شد عالم معنی منت از بسیار وجه توضیح کنند مشهور  
 اینست منت از خدای یغنی احوال خاص الله تعالی معلوم بار که  
 که معنی منت اینست احوال که آنست که کسی را از قرض و نیاز آزاد  
 یا از قید و بند یا از بدهی و سرکار پناه داد یا در حالت تنگی مدد  
 معاونت از فرج کند همان از این طریقی در تکیلی ازین کتاب  
 کلماتی خاص سعدی علیه الرحمه همان را لایک که هر کتاب این کلام

همان است **جواب** آغاز بیان اینست که یک روز حضرت است  
 پناه صلا الله علیه وسلم در مسجد مدینه منوره همراه عمر رضی  
 الله عنه نشسته بودند ناگاه یک مردی از آنجا که در پیش  
 سخت تر سفید بود و مویشی سخت سیاه بود و نبود  
 بر آن اثری نفوذ که معلوم کنند که آن شخص از اشیایان  
 قدیم است یا از فلان جا آمده است یا از راه مشی آمده  
 الغرض تا آنکه نشست محال بود رسول الله صلا الله علیه وسلم  
 و نزدیک آنحضرت صلوات الله علیه و سلم باز نوبی آنحضرت صلوات  
 و در کف دست بر زانو بر آنحضرت نهاد و بعضی میگویند هر

کند

کف دست بر زانو بر آنحضرت نهاد آنوقت سایل شد و آنحضرت صلوات  
 معلوم شد که با پیش معلوم معلوم نشسته است سوال از آنکه هر که  
 که عیوب آن نماز بجا نهد زکوت مال را روزه ماه رمضان المبارک  
 حج که بعد از یف مدینه کنیز پنج بنیاء اسلام است یعنی از پنج بنیاء  
 اسلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب دادند بعد از آن که همان  
 سوال که هر که همان حجت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب دادند  
 از فصاحت تمام آغاز کردند که **الْحَسَنُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ**  
**كَأَنَّكَ تَرَاهُ** وَ أَنْ تَكُنْ تَرَاهُ وَ أَنْ تَكُنْ تَرَاهُ وَ أَنْ تَكُنْ تَرَاهُ  
 آنست که عبادت کنی ای بنده خدایتعالی را بجایی عبادت کنی



کویا که تویی بینی آنرا یعنی الله تعالی را پس اگر نیستی تو از بینندگان  
 پس تحقیق که او می بیند ترا در پی حضرت حیدر رحمه الله علیه  
 احسان را که هر چه برین یعنی که بیان آن مذکور شد بالا موافق حدیث  
 نبوی علیه السلام و از روی عمر رضی الله عنه **فصل در اخلاص و جل**  
 یعنی خاص خدای را اینچنان خدایت را که غالب بر ترکش نشو بعضی  
 میگویند احسان خدایت تعالی را یا نیست و هیچ نعم از قدرت حق  
 و از حکمت و از تقادیر و از امر خود را بر نیستی که آن از صلب پدر  
 و در رحم مادر رسد و بعد از رفتن آن بر آب صورت که نه چنانچه  
 قول سعدی رحمه الله علیه در مدح نطفه را صورت چنان بر آن که گفته شد

باز

بر آب صورت گری و بعد از آن ماء و طین مضمغه و بعد از آن  
 میکند در آن میان سه چیز که از مادر است و خون و پوست و دیگر  
 که از پدر است گوشت و استخوان و موی و چهار چیز لطیف از پدر و مادر  
 است جل جلاله و عم نواله و آن روح و بصارت و سماعت و لطف  
 اینچنان حکمت که بر آب نیستی قد سر و بالا کند بعد از آن در آئین پدید آمدن  
 و در آدمیان مسلمانان ساخته و در مسلمانان اهل سنت و جماعت  
 ساخته و در سنت جماعت مصلحت بخاک ساخته اینچنان احسان  
 آن رب العالمین بریندگان است همان مابعد تعالی **باب الهی**  
 احسان و حق مایان بر الله تعالی موافق حدیث وارد است و آن

حدیث مذکور در این کتاب  
 در باب طهارت و در باب غسل

از احوال اصحاب است چنانچه گفته شد **حدیث** قال معاذ ابی جیل  
 رضی الله عنه كنت ردف النبي صلى الله عليه وسلم يعني  
 بعوم من ريفيق بن جهم صلي الله عليه وسلم على حماري فخر اخضر احيانا فاجت  
 تواضع وعدم تكليف بيني وبينه فصارني سوارا له ردفني معاذ  
 فيكون من ينشروني عني اخضر فصارني سوارا له ورجالي  
 ليس بي وبينه الامور الرحل وبنو درميان من  
 و درميان اخضر صلح مگر چو بیه که پس بالان می باشد و سوار  
 بدان تکیه میکنند و موخر بضم میم و سکون همزه و ضایع میم و سوار  
 و همزه مفتوح و تشدید خاء مفتوح و نیز آمده مقتضی و معالای

لک

سخن بیان قربان حضرت فهم وضبط کردن کلام شریفی  
 فقال پرگفت اخضر یا معاذ هل تدري ما حق الله  
 على العباد ابي حنبله دریا که هر چه حق خدا که واجب گردانیده است  
 و بی تعالی بر بندگان خود حکم عبودیت و امر شریعت و ممانعت  
 حق العباد علی الله و هر چه حق بندگان بر خدای که گردانیده است  
 و بی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله و رسوله اعلم  
 گفتم خدا و رسول دانای تر است قال فان حق الله على العباد  
 و گفت اخضر پس بدینست و راستی حق خدایت بر بندگان نیست  
 ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا که پرستند او را و چیزی

حدیث مذکور در این کتاب  
 در باب طهارت و در باب غسل



و شریک نکرد اندر با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی  
که ریاضت و اخلاص و زهد در عبادت و حق العباد علی الله  
آن لا یُعَذِّبُ و حق بندگان را خدا نیست که عذاب کند حق لا یُعَذِّبُ  
به معنی کسی را که شریک نکرد اندر با وی چیزی را اگر مردی که بگوید  
آنست که عذاب کند مثل عذاب کفران و اگر ریاضت عذاب اصلا  
نخواهد بود فقلت پس نعمت من یا رسول الله افلا ابشر به  
الثانی یا پس بت پرست نهیم یا معنی مردم را و بت پرست بکسر باو  
فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از شره از  
مشره و ت و از خبر خوش شنیدن نیست تر شده ظاهری شود

و

قال لا تبشروهم فیشکلو فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بت پرست  
مده مردم را باین خبر تا اعتقاد نکنند بر آن و ترک ندهند عمل را فیشکلو  
بتا و توقایه شده بکس که از انکال اعتقاد فیشکلو  
بفتح تخنایه و سکون نون و ضم کاف نیز آمدن و روایت از نیکول  
معنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه بدانکه ازین اخبار صحیح  
نبوی صلی الله علیه و سلم ثابت کرد که احسان یا مان هم بخداست  
بت ازین معنی احسان ثابت شده از فضل و کرم پروردگار عالم این  
هم گفتگوی در باب عبادت است و عبادت نفی یا مان نماز بخداست  
چنانچه که بالا رفت ازین باب که در طاعتش فرض آمد زیرا که موا

دلیل ثابت است که مومن است و ما خلقت للحن و الانس الله  
لیعبد و نایب مومن بوقت طاعت کردن حضور قلب  
شرط است چنانچه رسول الله صلا لا صلوة الا بحضور  
القلب درین عبادت چنان باشد که گویا تومی بینی او را اگر اینچنین  
عبادت کنی لذت حاصل آید که میفرماید که طاعتش بر تو شریک است  
مفهوم در آن چنین است از سبب نزدیکی خدا تعالی عبادت کنیم  
اگر دلیل هم میسرند جواب بدهند که قال الله تعالی نحن اقرب  
الیه من حبل الوريد جای دیگر آمده است و فی انفسکم افلا  
تسمعون اینچنین دال میگذراند که ازین سبب عبادت میکنم شما

و

دلیلش قطع باید کرد که الله مطلق است نه مقید اینچنین پند رفتن  
و اطلاق دادن الله سبحانه را از تنه و در کفر است و اگر تو ندانی  
از من میا مور که ذات الله تعالی در وجه بنده چه طور است چنانچه  
ضوء دریا قوت و زنده در شیر اینچنین در ذات آید زایش  
محیط است و لیکن در اینجا این معنی هم لازم نیاید که او شان در فهم  
فهم آوردند معنیش موجب دیگر است اینچنین است چنانچه که  
از دلیل بالا رفت یک کار است از کسی امیر یا پادشاه بغیر از  
سبب از او شان کار بر نیاید مگر از سبب این منوال در درگاه حق علیه  
بالا شکر است البته بت پرست هرگز بت حق لیکن قربت در جات دارد



عبادت انبیاء علامه است و عبادت اولیای علامه است و عبادت  
عام مردمان علامه است هر قدر قربت میسر شود قربت بر این معنی است  
نکه به وجه آن فهم چنانچه بالا رفت بر مذکور دیگر اعتراض آید  
شما سخن اقرب گفتید این آیت کریمه مطلق است نه مقید در این  
آیت کفار هم داخل اند در فعل عبادت و عبادت کفار آن کفر  
تعالیه و لایحیه لعباده الکفر و عبادت کفار آن نفسا منظور است  
چه جای که خدایتعالیه سخن اقرب مطلق فرمود **عبادت** از آنست  
هم عبادت خود میکنند دیگر روایت اینست چایز است بخواهی ایمان  
آورند بر محمد صلی الله علیه و سلم لیکن این جواب متقابل آن جواب است

آن نظاره

آن قطعی است این خیالی است **و شکر اندیش** **میزید نعمت** بدانکه  
مغنی نیست که از شکر کمال خدایتعالیه زیاده نعمت است مشهور  
قولست نعمت خدای طعام جرب و شیرینی و غذای خوشش مدعا دیگر  
است کفر تعالی کلام او بهتر و اهنش با کنتم تعلمون در دیگر روایت  
چنین است صغره اصل که او می است که بر صغره طعام خردارد و جفت  
بشر است که هزاران نعمت از آن است که بر آن جسم و چشم و گوش  
و هوش و بین و ذهن و شکم و دست و پا میشت و لذت و برکت  
و نوم راحت و روح و سماعت و بشارت و نطق و عقل و عرفا  
و بزرگی از ملائکه اینچنین نعمت بر صغره بعد از آنکه داشته است

که آن نعمت لازم ملزوم این نعمت است که تمام از بهر آنست که سعید را  
شکر دایه که هم تبیین نعمت از شکر کردن خدایتعالیه زیاده  
نعمت می شود چنانچه قوله تعالی و لکن شکرتم لازینکم و از طفیل  
نعمت اول بر دیگر در نعمت ثانیه می شود **نفسی که فرمود**  
**محمد عبادت و چون بری آدم فرمود ذات** در چنانکه بیان می  
شد به خوب فهم باید که در اصل نفسی یک است یا دو است  
معلوم کند درین عبارت اطلاق و نفس است اینچنین عبارت از زبان  
کلمات آن خوان در سماعت بر سیده است مگر صوفیه نزد عید السلام  
اقسام انفس را سه یکی نفس اماره و دوم ملهمه و سوم نفس

دوم

و دیگر چندند و اما علم و لیکن در این مقام اینچنین یافته می شود  
نفس می معلوم بالمشیت آنست که درین عبادت نفس یکیت لیکن از  
سبب مکان نامیده می شود که فرمود بالارت قاعده که یک کت نفسی  
فرمود و بعد غلیظه که بعد از حیات آنرا از خود آمدن قوت  
حیات می شود این سبب محبت حیات گفته شد و چون بر آید مفرغ  
ذات و همان نفس است که بر آید آفت خود خنوعیت ذات می شود  
که هم غاصر فرمود می دهد بوقت فرو رفتن روح در قید می شود  
و چون بر آید خلاص می شود تمام خنوعیت اندام و حرکت و سکونت  
و نزاحت و معراحتها از روح است چون روح را باید همه اعضا



بهی می بیند آنوقت خشو قیّت ذات می شود پس در **نفس**  
 دو نعمت موجود است **نعمت نفس** و **نعمت کلام** یعنی دهر  
 نفسی که نعمت موجود است آن کلام است جواب بده که سایل را  
 بیشتر حاصل شود **نعمت کلام** که نعمت کلامی یا فوهم  
 است بدانکه احد که تعالیٰ نه الدارین که چه جائیکه در نفس  
 فایده یافت می شود و آن ازین است که مدحیات و دیگر مفعول ذات  
 هر نفسی که گفته اند در **نعمت کلام** از سبب دو فعل که بالاولی می رود  
 ازین باعث دو گویند و کلام اصل است و این که نعمت موجود است  
 مدحیات و مفعول **نعمت کلام** یعنی هر نعمت

ثالث

شکر که واجب است این سخن از روی دانش بعید است که از دست  
 بند اراد شکر او اولیا و الله که در شان او شان لا خوف علیکم  
 و لا هم یحزنون و از دست که ادای آن این مردان خدای شود  
 که قلب سلیم دارند **نعمت کلام** که رسیدند که قلب سلیم را گویند  
 گفت قلب سلیم و یار گویند که برست خصلت پند و از دست  
 خصلت خایه پند که از ان خایه می لشکر و التفاق و العداوة  
 و الرغبة و الحرص و الشك و الجهل و العداوة  
 و الطمع و الجزع و العجب و البخل و الاصرار و الکبر  
 و القنوط و الامن و الحسد و سوء الظن و النیان

خصایه که از ان پر باید و می التوحید و الاخلاص و النبیة  
 و الزهد و القناعة و الیقین و العلم و التقویض  
 و الباس من الناس و القصر الامر و الصبر و الذل و الکیة  
 و الجود و التوبة و التواضع و الخوف و الرجاء و حسن الظن  
 و ذکر الله تعالی و جهه سید کار کار تمکین است این نصیحت  
 زمین نگویید پذیرد و در خواصی بدان جناب رسید **نعمت کلام**  
 که از دست پذیرد و کارای مردان دلاور مجاهد نفس را در  
 که ادای شکر می شود نه از مخناسان محض که مطیع نفس اند **نعمت کلام**  
 شکر نعمت نشود باید در انت که شکر نعمت همین است بدانکه

نعمت کلام

نفس صوفیه که سر و از کار و شغال از حد زیاده است لیکن از انیا  
 بیان یک ذکر در خلاصه آورم که ذکر پس انفس است که هر نفسی  
 فرو میرود از اسم الله فرو آرند یعنی لفظ اسم ذات در دل بند  
 همراهِ نفس فرو آرند و چون بری آید از اسم هو آغاز کنند برین سوال  
 شکر آن نعمت که ادای می شود چه جای که از مردمان عام چه صفت در  
 سها ادای از نفس بایا داز یک نفس نمیکند ادایه باین دستور  
 از دست او شان که با اراد شکر الغرض خصل حاصل گشت که شکر  
 نعمتهای مذکوره همین است لیکن از قلب سلیم نیز ادایه که حق  
 می شود که گفته اند ما عرفنا حق معرفت که ما بعد ناک حق عبادت



**تغافل** حضرت سلطان العارفين و تاج المحققين حضرت بايزيد سلطان  
قدس سره در يك لحظه در يك دم وقت از ياد مديحيه و از يك نفس باي  
خايه كنداشتند كه گذارشته آن روز در شهر بظام از حيوانات  
و بهائم فراوان آمده پيش از اين از يك شخص وعده ملاقات كرده بودند  
و نشان شهر بظام هم داده بودند بر آن وعده ناگاه آن شخص  
برآمد كرد از كسي نشان بازيديري پرسيد آنوقت فراوان حيوا  
نات  
برآمد و بازيديري را با اين شخص غصه كند كه گفت استغفر الله  
چه جاي اين سخن است چند روز گذشته كه از اخضر تملقات گفتم  
موعود شده آمد در دل حيرت منده شده درون شهر در آمد ناگاه

از حضرت

از حضرت سلطان العارفين ملاقات شد تعجب مانده پرسيد احوال  
در اقوال و عوام اين چيانيافته شده اخضر تملقات بازيديري هم كه  
و گفت كراي همه كامل معلوم كن كه من از يديري كينفس فرو گذارتم  
باين قدر اعتراض جناب الهي و اله شده كه هم حيوانات از آن  
در دكان شمرند كه اينچنين تغافل شدي بدانكه اينچنين مردان  
خدا را تعبيه واقع شده بسيار مايان بنكر چه حالت دارم ادا  
شكر كجا شده چنانكه سعدي عليه الرحمه فرمود است بدانكه **بیت**  
**از دست و زبان كه بر آيد كز عهده شكرش بدر آيد اين شكر**  
تعلق زبان نيزت و از دستيت كه ادا كنند تعلق شكرش از اين

كه آن امر و نهي است ادا نمي شود و سزاواريت كه خدائي او را بجا آورد  
ديركه اگر خدائي خود بوجوب غضب اظهار كنند طاعت ماموريست  
كه قايم باشند بدانند كه از فضل وكرم رسول الله صلعم بر امتان رحم  
كنانند و رسوايي و انتقام عصيان در دار الدنيا نشود از اين  
اويلي است كه عذر شكر بجا آورند **قوله تعالى اعلموا آل داود**  
**شكرا و قبيلا و عبادي الشكر يعين چنانكه بنده كه عمل**  
اين گروه را و در عليه السلام عمل شكر و شكر كنند از بندگان من  
شكر كنند **كان سوال** بدان كه مقدم شكر را از فعل واجب است  
آن چه معني البته دعوي را دليل بايد و كونه غير از دليل و معياريست

يك مرتبه كه كه بيايد انفاست و كه بيايد انفاست از جمله شياء  
لطائف است و آن از زبان دست تعلق نداشتن اين تفكرات  
بترتبت عذر بيايد در جناب را بيايد چنانچه كه بهيت و ابد است  
**سند بنده همان بركت نصير خویش عذر بركاه خدا آورد**  
**ورنه سزاوار خداوندیش كس نتواند بجا آورد**  
زير كه از عذر كه سزاوارش كبري شود و قبولي در حضرت او  
بي شرف اين باعث بغير از عذر چاره ديكر نيست و ديكر لايق  
خداوندي او نيست كه آنقدر را معصوم خود داشته و عفو عايش  
شوم اگر عباديت كنم بجا رسم زير كه از بندگان ناقص بوجوب حق

كه آن امر و نهي است



نیک نیست **جواب** بلکه اعمال و در قعده صرفت صیغه امر حاضر  
جمع مذکر است و از دلیل ظنی بغیر از جمله ثابت کردم بدان فرض از  
دلیل قطعی ثابت شد که در آن هیچ وجه شبهه نباشد چنانچه قوله  
اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة معنی جمعی باشد که قائم کنید  
نماز را و بدهید زکات را در این معاینه بوجهی بکنید که بغیر از  
تاکید نماز و زکوة دیگر معنی را داخل نمیشود و دلیل قطعی بر این است  
یکی نص صحیح که در نوشته شد دیگر حدیث متواتر ثالث اجماع است  
تفصیل آن نیست نص آیت را گویند و صمیم از بیک معنی  
می نامند و حدیث متواتر یعنی ده را و بر روایت که اندک اوست

در

در عرفه یک سخن گذشت گفته باشند و یکی در مجلس نشسته یک قول  
نشسته است و ادعیه باشند که رسول الله علیه و سلم پنجگانی گفته اند  
و ثالث اجماع است یعنی مجتهدین روح که امام اعظم و امام شافعی  
و امام مالک و امام احمد حنبل اند بر یک قول هر چهار کسی بر یک فعل  
فرضیت ثابت کرده فتوی دارند اگر این است اقام هر چه ثابت شد  
فرض است و واجب است دلیل ظنی ثابت شد که در آن ظنی یافته شد  
چنانچه فاقروا ما یبشر من القرآن یعنی پس بخوانید چندانکه  
آسان است از قرآن معلوم بلکه درین آیت که اطلاق قرأت  
ثابت نشد مگر ظنی فاقروا ما یبشر پس بخوانید چندانکه آسان است

حکم الله تعالی از نصف قرآن یا ربع یا ثلث یا یک جز یا نیم جز هیچ  
وجه اطلاق ثابت نشود و این دلیل بر جهت است یکی نص غیر مخصوص  
و دیگر از حدیث غیر متواتر یعنی آیت غیر مخصوص که در آن شبهه یافته شد  
و حدیث غیر متواتر یعنی کس را و بیان روایت که دهند اینها و لیکن  
در اثبات آن قول قدیر ظنی که گویند که از رسول علیه السلام شنیدیم  
چینی بدهد باشد لیکن بوجهی تحقیق نشد از دلایل این روشنی روشن  
و واجب ثابت که اندک آنکه حروف اعمال را از جمله دلایل ظنی است  
و حدیثی در حدیث علیه فعل شکر را از آن دلیل ثابت که اندک آنکه  
از فعل واجب است آغاز در بیان احکامات بر وجه دیگر که هرگز

در

بستان و جود که از فضل و کرم محمد زنی یکمان می رساند با وجود  
**باران رحمت سبحانی** **محمد لا فلاح الا به** یعنی باران برادر زین  
بغیر از رحمت مطلق است یعنی از رسیدن آنچه اعضا فرستد یا بند  
هر چه لازم بود جود است یا مراد از گناه بازماند یا از مواخذة اخوت  
رأی می یابند یا در کردن استعمال عبادت در اعضا هر که قوت بسیار  
می شود این همه که گفته شد در ظهور رسم روحی که پنجگانی متجمل است و در  
یک آنست که از باریدن آب رحمت همه کارخانهها در بستان که تعلق بدینا  
دارد از این باران است که درین بستان ها و غله ها و علف ها بگونی پدید آید  
چنانچه قوله تعالی یحيي عن الماء یعنی تمام اشیا را که لازم الارض است



از آب باران است این هم از جمله اسم رحمن است و هم پرورش خلق  
آفرین است و لفظ پر حساب که وارد است بر ممکن الوجود که هیچ ادراک  
در حکمت او مدخل نیست که درک کرده ناظر باشد آن پروردگار تعالی  
بر جمیع مخلوقات عاقله سببی است و حساب آنها او میداند  
بحر الله جل شانه کیست که حساب کند باین بسبب رحمة الله علیه  
لفظ محی داخل عبارت کرده اند و کلام است که آن منش ای  
آدم و اشجار است باران رسیده است و هم جاز تغذیه است به است  
**و خوان الوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده یعنی خوان کرنا**  
که بر جلد بزمین پدید آمده است که دره و برنج و کنده و عدس و  
پس ۱۲۵

و النبی

و شغل و نوم و بصل و لباس و نمک و روغن و لحم مرغ و گوشت  
و شیر و زبده و حشرات و اس از خوان اینها نام بیداری و  
راحت اینچنین نعمتهای رنگارنگ بر طبقه زمین در کشیده است و مصنف  
این شرح گوید که این هو اودم بپاید که است برای شناخت خود  
و برای شناخت قدرت خدا که دستم و برتر که ذرة اللایان الله  
اینکاسته عبارتت مشغول باشند و از اخلاق یک خلقت کرده  
انسان جمیع اشیا و اندو در قرآن شریف تعریف ایشان وارد است  
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ و جای دیگر فرموده  
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اینچنین دلیل و خلقت ایشان بر نبوت

هر یک بر یک غلبه نمیکند اگر غلبه کنند کالبد آدمی باصل را جمعیت  
این هم از جمله نعمتهای است و برای حرکت و سکونت جان و روح داد  
که تمام این و مجربان است و در خلقت ایشان هم اعضا از ناز و  
نراکت پیدا کرده است و راس و چشم و دست و پای و بینی  
و لب و دندان و حلقوم و سینه و شکم و پشت و کمر و زانو  
و ساق و قدم و نعل این هم از نعمت است در هر چیز فواید بسیار  
داشته است که اگر سر نباشد ناقص گویند و این از نقوش دیگر نباشد  
از ناقصی نبیند از ناز و از اطلاق شیرت برده لیکن از اندازه  
بیرون آید و از چشم بینا گویند و الله تعالی بینا است و از گوش

رسیده اند و افضل البشر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند که در شان  
ایشان لَوْلَاكَ لَمْ يَخْلُقْ الْإِنْفَالُک وارد است ایشان هم در دست  
آدم اند علیه السلام درجه آدمی باین عنوان است و الوان نعمت بر این  
نفس است که افضل اند از ملائکه و مدعاهین است که نعمتهای الوان  
بر کالبد آدم است و اطلاق خوان بر قطعات است یعنی هم اشیا  
که بالذکر شد از جنس غذایی اینها از چهار چیز است آب  
و آتش و خاک و باد و این جنسهای سطره نیز از آن اند  
ایضا و این کالبد آدم از آن چهار چیز پیدا کرده است که باربع عناصر  
مشهورند آب آتش خاک باد و هر یک با هم مختل شده و از قدرت حکیم

و النبی



شنوای گویند حق تعالی شنوات و از دهن و زبان گویا میگویند  
و خدا تعالی گویاست و از دست قادر میگویند و خدا تعالی قادر است  
اینها را چندین نعمتهای الهی عطا فرموده است لازم این ملزوم  
این وجود که از پر تو صفات خود که سمیع و بصیر و علیم و قادر  
و غیر اینها در وجودش خود مظاهر و ناظر شده این حرکات از بند  
صادر کند چنانچه **همی که از او چه دانند در دام نهار** صیدش  
بگرفت آدمی نام **نهار** نعمت الهی است که بر وجهش  
ارزانی داشته است اینها **پرده ناموس بندگان را بکنند و فاش**  
**نبرد** یعنی در امتنان انبیا و سابق ما تقدم علیهم السلام در آنوقت

عصیان

عصیان از ایشان صادر شود بپادشاهی علی الان میشد ای انتقام کند  
در دار الفنا بحضور خلق ظاهر شدی در این است مرحوم که امت  
محرض طیفی علیه السلام اخفای کند است که در دار الفنا را  
نیکند اگر کند بعد از مد فون میت است و در حشر نیز رسوایی  
خیزاند از همین مواخذه در قبر میگیرد که تا در حشر رسوایی  
خواهند شد و او مغفرت کند که بروقت عقاید مقسم بر  
لوع و قلم حکم زد این گشت که بنویس که فلان امت را اینچنین کن  
است فلان را اینچنین است قلم بر لوح از خود کشی میگرد در آنوقت  
که نای این امت مرحوم در آمد قلم از سیاق است باز ماند و حرکتش

نمود از ایزد تعالی و تقدس امرش که جز پس **امنه مذنبه و کانا**  
**لهما کرب غفور** که در آنوقت از هیبت ربانیه شش شد از آنوقت  
قلم تجراند که این کلام است در شان باین نحو **ال عطا برود از**  
**است** بآن ساعت قلم را در زبان شد بر این قول سعید رحمه الله  
**پرده ناموس بندگان را بکنند و فاش** شد و عبارت داخل گشت  
بدانکه از دست **شده ناموسی** در هر روز چندین کنه صغیره و کبریه  
صادر شود لیکن در دنیا از آلهای خود پرورشند قول سعید رحمه الله  
پس پرده بیند عملهای بد همچون پرده پوشد با لایر خود  
و آن پرده را ظاهرند رد کنند که ایشان ناموس محض اند و رسوایی

بنی

اینها را نیز بدید که امت محبوب نیست ایشان را محفوظ داشته  
اولتر است **و طیفه روزی بخوردان خطایر منکر برود**  
یعنی حق تعالی کیس را بدوزق است خسته است بکم رزق اند جای که با  
اینها کنه رزق بموجب تقییر یکمان میرساند اگر کسی نیده دارد  
آن را یک کار فرماید در آن از دست آن بنده تقصیر صادر شد مولایش  
چگونه تنبیه بر آتی میرساند و طعام و آب منع میکند و چند روز  
در عتاب میاند بلکه بدیکه میفرستد از و بری میشود برین منوال **عزیز**  
جل شان بر عباد خود امر معروف فرموده است در قرآن شریف **فلا بدت**  
که و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدوا لای لغو فی چه جای کن



خالق است چه را که در اثرش تهاون و رزق مستلزم عذاب اند  
برین عنوان عفو میفرماید و در باب دادن رزق منکر نمیکنند اگر چه  
کنا که کوناگون ازین بندهای ناموسان در ظهوری آیند لیکن از  
دریای بخشش خود قطره بر حاربت کنه عبادت حاج میفرماید  
گفته در روز جزا و غضب بنده اگر کفای معاینه نامه اعمال خود  
اشک ندانست و بحالت میریزد و بسیار شرمساری باشد  
انوقت خیرات عاید حکم کند چه حالت داری این بنده که کفار محض  
از بحالت سر در گریبان چنان میرد انوقت اعصار احکمی شود  
که بگویم حالت داشت صاحب تو در انوقت اعصار او در شهادت

این

آیند چنانچه در قرآن شریف وارد است الیوه نختم علی افواههم  
و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم در ان زمان خدایتعالی  
از فضل و کرم خود و از طفیل محبوب خود کواهی آنها شنیده میفرماید  
که لازم عذاب گشتی بر و در بهشت امروز ترا نیاز مندی بینم در دار  
دینا کنایه ترا پوشیدم امروز ترا نیز پوشیدم چنانی بخش که کسی  
صدا یک کاش معلوم نشود و حساب هم برین موالیک را بچنین  
کنا نه خصوص در روز قیامت بخفیه که به بخش چه جای که این دار دنیا  
است اینجا بخفیه که ضرور افتاد و بوفاعل کنایه از رسانیدن  
رزق محروم نمیداند **ای که میگوید که از خزان غیب کبر و بیا**

**و طیفه خود را در دستار ران که محروم نگردد با دشمنان**  
**نظر داری** یعنی رزق که یکمان رسد و آن از غیب شکست  
معلوم نیست که از کجا آمد ظاهر چنانی نماید که از مخلوق است  
این شرط عبودیت است که محبت و جوی کند فی الله تعالی  
ازین افعال خود در قرآن منزه بلکه بهر ایمان باعث خود پوشیده  
شده از مخلوق کار کند اگر ظاهر شده کار کند از این عبودیت  
برویتی بر خوارت لهذا خود در میان گشت و آدم بهانه سخت  
**رزق هر چند یکمان برسد** شرط عقل است که حیاتی از دریا  
اگر کسی گوید که من قادرم در پیدایش رزق از قدرت خود کند

این

نیاید که میرسد از خزان غیب میرسد از گوشش و بخت  
فرمود تیر زنی می نشاند بغیر حساب کبر آن که دشمنان  
خدا اند و این در روحانیت خدایتعالی بخلاف این کلمه که خدایتعالی  
خود گفته است که لا اله الا الله و حده لا شریک له ازین قول  
انکر شده و آتش محرقه را خدای خود ختم اند و می پرستند  
با وجه پنهانی شریک محض روزی بخش میرسانند از شرک آنها  
که از خدای خود شرک اند رزق میرسانند بهر ظهور اسم خود دیده رزق  
میرسانند که بطلاق مشهور است و صفای شریک میگوید که اگر داند شرک  
باریکه چه میگوید که هست این نکته باریک **خبرش میان روز تا که**

تو این



















۱۹۰  
الفرايض جمع فريضه بالمصاد للمعلمه وهي الحجه التي  
بين الكافرين والنجسين تضطرب عند الخوف ۱۳

الاذنين  
بالتكثير  
بكر  
الاسم  
المراد

شقي

اي صاع

رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالسَّبِيلِ  
راغب شهن از غنيمت تو

الاقارب

فريد شهن

اِذَا خَافَ الْخَطِيبُ اَبُو الْفَوَارِسِ لَهْ صَوْتٌ  
اگر که از کز خطيب نام او فواريس است در اواز زرت

اوتار

زده کون

باجي العالم

طالب العالم

هَزَّ اضْطَرَّ فَارِسِ سَرِي طَيْفٌ  
که جهان را اهل اصرار فارسي در زدن خيال

الاشاات

راغب شهن

اشعار کردن

القصص

بکر شهن

مَنْ تَحَلَّى نَطَلَتْ الدَّجَا خَيْالًا  
که که روشن باشد نطوت و تاریکی را خيالی

الزحف

سياه ابنه کيکبار

سوي دشمن روند

ع

يَوَافِي عَلَى اللَّيْلِ هَادِيًا  
یوافی کند بر شب هادی که راه را

اَتَانِي الَّذِي اَصَوَاهُ فِي الدَّجَى  
آید من آنکه در تاریکی

نقلت

۱۹۱  
رعوت تنبيه طريق جعل جمل  
کانه زنگ آگاه کردن شت جمع  
دوره که در شت  
پیرامون کند  
شهری در ۱۳  
براده دخت

فَقُلْتُ لَهُ اَصْلًا وَ سَهْلًا وَ مَرْجَاهُ  
بگو گفتم را او ابر تو در راهی خود به آید و دوستی

لَمْ يَلَسْ بِشَايِحٍ فِي الْاَصْدِ  
نرسیده به پیران در زمین خود

خَالَصَ بِصَائِدٍ فِي وَ كَدِهِ  
چون باز به شکار میکند در آشیانه خود

اِذَا حَسَنِي فِي بَقْعَةٍ لَتَوْرِي  
چون بیایم پیش من در دوش که تازیان کنی تو

وَاِنْ حَسَنِي فِي صَلْبٍ فَانْتَ حَادِبٌ  
و اگر بیایم تو در آشتی بر تو جنگ کننده

فَقَدْتُ رَمَا نَ الْقَوِيلَ وَ لَمْ يَجْأْ هَلْ  
گفتم و مقام وصل را دور نیدند

۱۹۲  
نقله

بَقْدَرُ الَّذِي الْعَيْشُ قَبْلَ الْمَصَائِبِ  
مقدار لذت خوش روزگار پیش از مصیبتها

وَاِنْ سَلَّمَ لِمَنْ سَأَلَ مِنْ سَوْءٍ نَفْسِهِ  
و اگر سلامت ماند مردم از بدی ذات خود

فَمِنْ طَنَ سَوْءٍ لَدَى لَيْسَ بِسَلَامٍ  
پس از طعن بدی سلامت ماند

حَتَّى يَنْقَلِبَ إِلَى يَكَا دُيُخْلُ  
تا که برنگردد به یکه که میخورد

مَرَّ شَقَّ النَّوْ لَالٍ وَ لَقَّ شَرِبَتْ بِحَقِّهَا  
از پاشیده آب شیرین و اگر نوشید در پاشیده

بَلَيْتٌ وَ نَحْوِي يَصُورُ لَمْ نَحْضَا  
بستلانی و نوحی که میخورد

ع

عَلَى كَزِيدٍ فِي مَقَاتِلَةِ الْعَرَبِ  
بر من بگو زید در کارزار عرب

عَلَى جَرَّتْ يَدِي لَيْسَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ  
بر کشیده زید دست که بر میزد در خود را

وَحَلَّ يَسْتَقِيمُ الرَّفْعُ مِنْ عَامِلِ الْخَيْرِ  
پس است که مستقیم بود مرتبه بلند از عامل کثرت خیر

اِنْ لَمْ أَمُتْ يَوْمَ الْوَدَاعِ تَأْسُفًا  
اگر نه مردن روز وداع افسوس کننده

لَا تَحْسَبُونِي فِي الْوَدَاعِ مُنْصَفًا  
پندارید مرا در وداع از روی انصاف

وَرَبَّ صَدِيقٍ لَا مَيَّ فِي وَدَادِ حَا  
و پیار یاران ملاقات کند در دوستی آن خوب

نقله

نقله



لَمْ يَرَّهَا بِنَ مَا يَقُوضُ لَهُ عَذْرِي مَا مَرَّ  
 ایاز و در جوی روز که برینید که ایاز و تاز از عذرین بگو گذشت  
 مِنْ ذِكْرِ الْحَيِّ سَمِعْتُ لَوْ سَمِعْتُ وَرَقَ الْحَيِّ  
 از یاد کردن مرغان که شنید اگر شنید مرغان و مرغان  
 صَاحَتْ بَعِي يَا مَحْشَرُ الْخَلَائِقِ قُولُوا لِلْحَيِّ  
 آواز میکردن بمن ای کرده دوستان بگویند مارا  
 لَسْتُ تَدْرِي مَا يَقْلِبُ الْمُؤْجِجِي  
 که نمی دانستی آنچه در دل منست در دماکی  
 لَوْ أَنَّ حَبًّا بِأَمْلًا مِثْلًا مِنْ وَرْدٍ  
 اگر بدین بودی از املات کردن مرغ و درخت  
 لَمَعَتْ أَفْكَاءُ يَفْتَسِيهِ عَدُوُّ  
 اگر بخت بر سر تو دروغ را که افتر کند مردم عادل  
 مَلَكُوتُهُ

لَمَّا آتَيْتَ يَدَيَّ بَعْلَهَا شَيْخًا  
 هرگاه که رسیدن دستان توئی خود را پیر  
 كَلَّمَا أَتَيْتَ شَفَتِ الصَّائِمِ  
 چنانچه که آمدی بر لب روزه دار  
 تَقُولُ صَدَّقْتَنِي وَأَنَا بَعْدَ الرِّقَةِ لِلنَّارِ  
 میگوید ایان دم آن مرده بهرین زبانی که فرموده ام و در آتش  
 فَأَذِلَّ الصَّبِيَّ وَالشَّبِيَّ كَيْفَ يَغَيِّرُ الْمَوْتُ مَا نَدِيرًا  
 پس اندک کودکی و بزرگی را چنانچه که تغییر زمانه ترسانند  
 زَمَانَ الصَّبِيَّانِ قَدْ تَمَّ وَالشَّبِيَّ حَالِي  
 زمانه کودکی و بزرگی تمام شد و بزرگی حایرست  
 وَصَارَ تَغْيِيرُ الْمَوْتِ مَا نَدِيرًا  
 و گشت تغییر زمانه ترسانند

فوق الرقعة  
 غیب ۲۹۲

سَبَّحِينَ سَأَلَهُ بَنِي جَشَّ سَرُوشُ  
 برهمنان سالید بگو که در نزدی که خوابید چشم روشن را  
 مَنْ كَانَ يَكُنْ يَكُنْ رُطْبُ تَمَخِّي  
 که که باشد در میان دور و نزدیک و از دور  
 بِعَيْنٍ ذَلِكَ عَنْ مَرَحِمِ الْخَافِقِ  
 و انکورا که آن انکورا از میان خوشها باشد  
 وَ أَلْبَابُ بَنَاتٍ فِي صَوْدِجِهَا  
 و زنان کوار براده شتر در هودج خود  
 لَمْ يَشْفَقْنِ إِلَى عَاجِزِ الْبَلَسِ  
 نمی کنند مهربانی بوی که عجز از بلای  
 وَ قَطْرَةٌ عَلَى قَطْرَةٍ إِذَا تَفَقَّتْ خَضْرُ  
 و قطره بر قطره چنانچه که متغی شود چمن  
 دغی

وَضَعُفٌ عَلَى فَخْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ جَحْرُ  
 و بوی بر بوی چون جمع شود دریا گردد  
 يَا نَاطِلًا فِيهِ سَلَى بِأَشَدِّ رَحْمَةٍ  
 ای نظر کننده در کتاب بخواه از خدا رحمت  
 عَلَى الْمُصْتَفِ اسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِهِ  
 بر این مصنف کتاب طلب آمرزش کن مراد کتاب را  
 وَ اطْلُبْ لِنَفْسِكَ مِنْ خَيْرِ يَدَيْكَ بِصَابِ  
 و طلب کن مرغی از دل از نیکی بخواران و دست و پا  
 وَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غَفْرًا نَاكِسَاتِهِ  
 و بعد از این نیکی آمرزش روزی که این کتاب را  
 لَوْ أَنَّ لِي يَوْمَ التَّلَاقِ مَكَانُهُ  
 اگر بدین روز قیامت نزدیک باشد



عِنْدَ الرَّؤُفِ لِلْقَلِّ يَا مَوْلَانَا  
 نزد خدای مهربان هرگز کمین ای صاحب من  
 أَنَا الْمُسِيءُ وَأَنْتَ مَوْلَى مُحْسِنٍ  
 من بدکارم و تو ای صاحب نیکوکار  
 قَدْ أَصَابْتَ وَأَطْلُبُ إِحْسَانَهُ  
 تو حق برداشته ام من و طلبه نیکوکاریم احسان  
 قَسَمُ بِيَوْمِ دَرْكِهَا تَعَالَى وَبَعْضِ اقْوَالِهَا بَرَاهِنُ  
 نبوی و حکم ربانی اعمال او آله داور و شکر  
 و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرِينَ  
 و اندکی از بندگانی سپاسی دارنده

اشهدوا

أَشْهَدُ يَا مَلَايِكَتِي لَقَدْ اسْتَحْيَيْتُ  
 گواه باشید ای فرشتگان من مرا ایستادگی کردم  
 مِنْ عِبْدِي فَلَيْسَ لَهُ عِيَّتِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ  
 از بنده خود پس نیست آن بنده را عیبت من پس گفتم تراول  
 مَا عَبَدَ نَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ  
 چه کسیستم ما ترا سزاوار پرستیدن تو  
 مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ تَعْرِفَتِكَ  
 و نه شناختم ما ترا سزاوار شناختن تو  
 ظَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ وَهَبَتْ الْأَرْضُ  
 سایه خدا در زمین او و پروردگار زمین را  
 رَاضٍ عَنْهُ النَّاسُ عَلَيَّ دِيْنِي مَلِكُ كَهْمِ  
 راضی از مردم بر دین من پادشاه همه

اللَّهُمَّ مَتِّعِ السَّالِقِينَ بِطَوْلِ حَيَاتِهِ  
 ای پروردگار بهره مند کردن سالکان را بر داری حیات او  
 وَ بَقَايِهِ وَ ضَاعِفُ ثَوَابِ جَمِيلِ حَسَنَاتِهِ  
 و بقیای او و مضاعف کردن ثواب نیکوین خیرات او  
 وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ أَوْ لِيَايَتِهِ وَ وِلَايَتِهِ  
 و بلند کردن مرتبه درستی او و ولایت او  
 وَ دَرِّسْ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ شَمَاتِهِ بِمَا تَلِي  
 و تعلیم کن بر دشمنان او و بدخواهان او با آنچه تالی  
 فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ اللَّهُمَّ آمِنْ بَلَدَهُ  
 در قرآن از آیات قرآن ای پادشاه را در امن بدار  
 وَ احْفَظْ وَلَدَهُ الْكَلِيمَ إِذَا وَ عَدَّ وَ قَا  
 و نگاه دار فرزند او را جوانی که سخن می گوید و وفا کند

الوثر

لَمَّا يَدُ مِنَ السَّمَاءِ لِلظُّلُمِ عَلَى الْأَعْدَاءِ  
 آنوقت که از آسمان قیامت بر دشمنان  
 عَضُدُ الدَّوْلَةِ الْقَاهِرَةِ عِيَاثُ الْمَلَّتْ  
 بازوی دولت غلبه فریادش گریه  
 الْبَاهِرَةِ جَمَالَ الْأَنَامِ مَفْخَرُ الْإِسْلَامِ  
 ظاهر جمیع خلق بزرگوار دین  
 سَعَدَ بِنَ أَمَّاكَ الْأَعْظَمُ شَهْنَشَاهُ  
 سعد بهر امانت بزرگوار پادشاه  
 مَعْظُمُ مَالِكِ الرَّقَابِ الْأَمِيرِ مَوْلَى  
 بزرگوار صاحب گردن ها امیر صاحب  
 مَلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ سُلْطَانُ الْبَرِّ  
 پادشاهان عرب و عجم و پادشاهان بر



وَالْبَحْرُ دَوَّالْأَمَانِ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ مُطْفَرٌ  
وَتَرَى عَمْرُؤًا مَرَاهِلَ إِيْمَانٍ فِيهِ وَبِزِيَارَتِهِ  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَتَيْنِ أَبُو بَكْرٍ بْنُ سَعْدٍ نَزَلَنِي  
دُنْيَا دُونَ أَبُو بَكْرٍ بَلَسَ سَعْدٌ

أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى إِقْبَالَهُمَا وَضَاعَفَ  
بَابَهُ دَارُ خُدَاجَةٍ دَوْلَتِ هَرُورٍ وَبِجَنَدَانِ كِرْدَانِ  
جَلَّالَهُمَا وَجَعَلَ إِلَى كُلِّ خِيَرٍ مَالَهُمَا  
بِزِيَارَتِهِ هَرُورٍ وَكِرْدَانِ سَوِيَّ هَمِّ نِيكَ بَارِكَشْتِ  
أَمِيرُ كَبِيرُ عَالِمٍ عَادِلٌ ظَهِيرُ سِرِّ  
پادشاه زكروانا عدلگنده پشته شت  
سَلْطَنَتِ وَنَشِئَتِ تَدْبِيرِ مَمْلُكَتِ كَهْفِ  
پادشاهی دهنورگنده فاکتده پادشاهی جای پناه

الفرقة

سَلَامٌ عَلَى الْغُرَبَاءِ مِنْ قِيَامِ الْفَضْلِ وَتَحْتَ الْإِقْبَالِ  
جای پناه غریبان برورنده فاضلانه دوستدار برهنه کاران  
إِقْبَارُ آلِ قَارَسٍ مِلْكُ الْخَوَاصِ يَمِينُ  
بزرگ اولاد قارس پادشاه خاص دست راست  
الْمُلُوكِ فَخْرُ الدَّوْلَةِ وَاللَّيْنِ عِيَاتِ  
پادشاهان بزرگ دولت وین خویادری  
الْإِسْلَامِ وَالسُّلَيْمِ مُحَمَّدٌ الْمُلُوكِ  
اسم مسلمانان سون پادشاهان  
وَالسَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ابْنِ نَصْرٍ طَالَ اللَّهُ  
پادشاهان کتنام پاک پسر اید نصر دراز کردار خدا  
عَمْرُهُ قَدَّمَ الْخُرُوجَ قَبْلَ الْوُجُوحِ  
عمر او پیش دار برود آمدن را پیش از در آمدن

وَالْكَافِرِينَ الْغِيظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ  
وَنُورُورِزَمَانِ خَشَمٌ وَبِزِيَارَتِهِ  
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْحَسَنِينَ الشَّاةُ نَظِيفَةٌ  
الله تعالی دوست میدارد امرای کشته کارا کلغند پاکت  
وَالْفِيلُ حَيْفَةً طَوْعًا وَكَرْهًا مَامُؤُودٍ  
فیل بزرگوارت خویشی وناخویشی نیت از چاه زاده شود  
لَهُ وَقَدْ يُؤَلَّدُ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ أَبَوَاهُ  
مادر او بخوبی زاده شود در خلقت اسم بعد از آن پادشاه  
يُصَوِّدَانِي وَيَنْصَرِّبِي وَيَجْعَلُنِي  
تو میدانی که او را مانع از کند او را میجوید که او را  
عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ  
عمل کرد صالحی پس برای خودش و کسی که بد کرد  
مُعْلَمٌ

فَعَلَيْهَا أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ  
پس بر او گرفت او را لاکر بگناه پس بر او گرفت  
جَهَنَّمَ يَا رَجِيمٌ يَا عَفْوُ السَّلَامَةِ فِي  
آتش دوزخ ای پلیدی از آلودگی سلامتی در  
الْوَحْدَةِ وَالْآفَاتُ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ لِي مَعَ  
تنهایی و بابت در میان دو کسی را با  
اللَّهُ وَتَ لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مَقْرَبٌ  
خداوند و تو را که نمیگردد در نزد او نزدیک  
وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ شَاحِدَةٌ الْآيَاتِ بَيْنَ  
و نه پیر زنده و مرده بین نیکوکاران و بدکاران  
الْحَيِّ وَالْأَسَدِ حَتَّى أَقْرَبَ إِلَيْهِ  
از زندگانی و مرگ تا نزدیک او برود



















وافرالات کفارت معالجت رفاقت جفارت  
 بسیار خوش بدستگاه مصلح کردن باز کردن بیدری  
 اطاعت غایت مهابت رعایت نظارت  
 فرمان برداری نهایت ترس و بخت در غنی رفتن کردن خوش طبع  
 طراوت شکایت مخافت مخالفت حرارت  
 تازیک کله خوف کویا و کفارت کلبه ای  
 ریاست معرفت جرات شجاعت سخاوت  
 سرداری ششاق دلیری دلاوری جوانمردی  
 کرامت حمایت جرات اجابت حدیقت  
 بزرگی نظایر از خم رخصت دانایی  
 درارت اعداء کاست سیاحت سیاحت  
 دریافت باز کردن تفتیش شناسایی  
 لایق

ملاحت جهت سرایت نامحاجت مخالفت  
 نکیه واسطه اثر ناکور دوستی  
 رعایت سعادت نجاست رافت نقابت  
 در غنی رفتن کردن بخت هر گاه پاک  
 نصارت ترشحات قطرات برات راحت  
 تازیک بیکر نظار اشک خیزدن خوش  
 خلاوت خلالت بطالت رایت ضیافت  
 شیرین کراجه دلاوری علم تیز نره مهانی  
 خسارت غرامت علامت مشابه شطاعت  
 زیان بخت کینه پادشاهی شایسته مرتبه توانا و بخت  
 سخاوت وقاحت اندامت فصاحت ولادت  
 جوانمردی بدی پشیمانی خوشی و یار تولد  
 در غنی رفتن کردن

استعارت سفاقت مناصحت مجاورت معانرت  
 طبع و آموختن نادانی پندگفتی حساسی  
 بیگاری سلامت زیارت بلادیت ملاومت  
 جنگ تندبختی ملاقات کند طبع همیشه  
 نقابت نجابت سیاحت تردیعت خلافت  
 پاک پاک پادشاهی امانت پهلنای  
 محبت سعادت ضرورت طاعت خراجت  
 بد نیک بختی شمع مندی فرمان برداری شایسته  
 اهلیت بریت مینیت معیبت تعینیت  
 سزای افزون خوار و خفا کن کاری مبارک داری  
 وکیلست منادیت مقاومت ملاطفت مشایست  
 پیوند و دشمنی برابری نیر و لطف پاکداری  
 پند و اندرز نیکو اندرز

مواجهت مصارعیت متابعیت مخالفت  
 روبرو شدن کشتی کشتی بربر کردن دشمنی  
 مخالفت مفارقت نزاجات نبات مسارعیت  
 آبخیز دوری کم مایه رویدیک ششای  
 حیانت منازعت ملاعیت مزلفیت مجانبیت  
 دزدی خصومت باز کردن خواهشی میگرودن  
 درجاست توپلات منامات حجت عفوت  
 مرتبه جمع سوال نوبه ای محافظت پاکداری  
 قیمت حجت معانیت مراقبات صورت و صیبت  
 بهادری صورت عتاکردن پردیهای آواز آواز  
 مناجات فرات نبات منشات صیبهات  
 رازگفتی نامجوی دشمنان اشاکره در غنی رفتن



برداشت بخت حقیقت غنیمت زینت معیشت  
نوازش بشکند این اصل مالد و کمال ازین زینت

مؤنت مؤنت خوشی هکلت مغفرت  
در وقت یابری سخی در جای این کمال

آردی بهشت کشت زینت سزنت دشت  
نام ماه بهار بخت بخت عالت صواکه

عاقبت کدورت عاقبت بدت عاقبت  
انجام کار تیرگی تدریج کجور عذاب

عشرت منفعت مواظبت وقت مروت  
خوشی نماند نفع مداومت یاری بخشش

حفاظت بعثت دعوت مودت تاملت  
کمباید نرستان در غفلت عدالت نکر

سلطنت  
علم و ادب

آوردن  
باز آید

عین عین طخت عین عین  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد  
بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد و بنا کرد

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

طالع طالع طالع طالع  
نیک است و بدست و بدست و بدست و بدست

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه

عقود عقود عقود عقود  
چوبه چوبه چوبه چوبه























٢٥  
مخالصه

عجیبان  
پہ نرانی  
شہنشاہ

2

۱۳  
 عتبات  
 بعد از شهادت

\_\_\_\_\_

برکشوریدن

مادان لغت و

216

موزی و الاشی بیکران سلاطین حیوان  
دکشی و دشمنان بلند مرتبه پشمار  
باربار بکشاه جبار











قولش احوال آن داود شکر و قلیل من عبادی الشکور  
یعنی از فرزندان آسم داود علیه السلام عمل کنید شکر را و کمتر از آن نبرد  
من شکر مرغی الیها که کشف الدجای که حنث جمع خصاله احوال علیه  
میخیزد اورسیده است به بلندی و برترین بحالت ذات خود گذشته است  
تاریکی و ظلمت کنیز از چنانچه خوبت جمع خصلتها را و درود بر سر سیده  
بروایت او است عهد و یا مالکیت لقد نجت من عبید و لی فی غری  
فقد غفرت له یعنی شهادت میدادند که این فرشتی من هرگز ندیده است  
میکنم از بنده من حال که نیست او را سویی من پس من بخشیدم او را  
قدم الخروج قبل الولوج یعنی مقدم دار بر آمدن را پیش از در آمدن  
یعنی فکر بر آمدن را اول باید نمود آن باید در آید الاکم شمس السلیین  
بطول حیات و شافع ثواب جمیع حسناته و از فرود رفته و اولاده و لام

وہم علیٰ اعدائہ

و در خط اعدیه و شمشادیه بجای ناله القرآن می گویند ای الله ای الله ای الله  
 و الله لقد عهد الیها ادا هم عهد و ایدیه الیه بالوئیه النعمه لکنین  
 اینست صحرای قیام و حسن نبات الارض من کرم البذر یعنی از بار خدای فایده  
 کرد آن مسلمانان را بدو از حیث پلنگ و کج چندان کن خزان یک پلنگ  
 نیکی های او بلند کرد آن مسلمانان را بر سر دشت او و همان کن او  
 و نکتن سایر فرس بر دشمنان او و بدو گویان او برکت آنچه تلاوت  
 می شود در قرآن مجید از آیات او ای پروردگار من در احوال او  
 و در حفظ او از روندن او و تحقیق حالت من در دنیا و وجود او ای  
 و پاینده با کرامت تواری دهد خداوند او را بر آمدنیهای فتح و فزونی  
 عجیب نشو و نایا بدخترهای آن پادشاه بیخ او بود و خود او بر ویدکی  
 زیاده از آن بر یک تخم آنرا پس از آن طالب آنست که شود مخلوق

یصل علی الکلب یعنی چینی بنند و قتی نمیدید شود آید و از میگرد  
زبان او مانند کب عا که حکم میکند بر کد و صا اضطراب. اث  
لفظی و الفیل حیفة کو لند حیمر بار و حلاوت و فیل کلان و در اکت  
مانند مولود اللود و بار علی فطره الاسد هم آباد بود و نه غیره  
و بچ نه یعنی است هیچ فرزندی از فرزندان آدم مکرزاده میکرد و قبول  
اسد و الطاعت و انقیاد دارد و طبعی بد پس مادر پدر و از طریق  
بهودان راه نمایند و هر یک میسازند و چینی بسوزانند بی بند و  
می سازند و کد کبچ بسوزانند و بسوزد می سازند. عذیت بد را  
و زنت عذنی نم انیکان ابا نیکان الطایع طایع و حوا و طایع  
ادب ویر معنی غذا داده شیر و و رورده کشته و شیر بازیافتی که  
پدر تو ک بدم تر فرمود و قتی که طبعی طبعی بد پس کو نیک و دران

۱۲۷

او به فرستاد و تمام سالک حسن و اخلاصه معین بخیرترین وجه کسب حق تعالی  
خلاصه اورد. اخذ نه العزوة بالانتم فیه هم کسب کوف انظمام را عزت او  
برایان بکماله کردن او یعنی عزت و مغرور او بکماله او پس برای عزت  
دروغ یعنی عزت او را دروغ خلاصه خواهد کرد. اعلی که رایحه کل یوم  
فلا یستند ساعده رایحه یعنی آن روز من کسب کرد و نیز انداز بر روز  
پس چون دردت قوی شد باز او را و تیر زد مرا. من کل حال می خلفه  
مسافر دنیا هر که می کند پس آن عمل را بر تیر می کند که برای آن فراموشی یافت  
و هر که می کند پس آن بدی بوی با که در دکه پاکش آن فخر خواهد بود  
افسوس بنام است له اهل و لا تتعل بنامی له اهل یعنی بنی با ما یا بر  
آنچه تیر او را و اهل آن هستی و من با ما آنچه باستی و اهل آن هستی  
یعنی تیر او را و اهل و لطیف و من او را و عفت و عیسی. آن که این لایب















شجرة الخلد وسلك لا يبل  
وكان شجرة الخلد وقيل شجرة العبد  
وقيل شجرة التين مرابب لوط ١٣

بديع <sup>نام فرس</sup> سمونه <sup>زاحم</sup> فالتقطت <sup>فوجدت</sup>

احق <sup>محو</sup> انظف <sup>خوب</sup> عوج <sup>عش</sup> رعدا <sup>استل</sup>

كروم <sup>درختان</sup> تين <sup>ريح</sup> نال <sup>ريد</sup> يستقل <sup>قريب</sup>

غش غشا <sup>التدلية</sup> ناولت <sup>يخصفان</sup> اعطت <sup>يصفان</sup>

وظفقا <sup>استاد</sup> يخصفان <sup>لخفف</sup> ضم الشيء <sup>الى الشيء</sup> والصاغة <sup>لومع</sup>

الشدح كسر الشيء الاجوف يقال شدح راسه لومع

عنايب بالضم والتشديد جملان وان ميوه به جند لنا كركر  
ولعل طبع سرد دارو بانستان طوبان اوزا تشيه كنده مويده

الجد بهضم الجيم وتشديد الدال ساجل كبر الترتيب نكته لومع

راحيين <sup>الاس</sup> استدل <sup>صوبين</sup> خورشيد <sup>نحو طير</sup> لومع

الربوة بالفتح وسكون الباء المكان المرتفع والربوة بالضم لغرفة

للسك الوضع الذي يدرج فيه النسيك الجمع المناسك لومع

والشيرة واحدة الشعار ويقال واحدة شخارة وهو جود

الشجرة البدنة امري لانها شجرة لومع يقال اشعر البديق

سناه الاين حتى سال نسدم يعلم انه يدي وكل شيء علمته تعلامة

فقد اشعره لومع ١٣

بيت  
احسن اراياست شوش كند  
فرعه قال باسم ديوانه

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

البحر  
بالضم اصله الارادة لومع

دياست <sup>تنقيه</sup> البروج <sup>نحت</sup> نغمين <sup>صاف</sup>

الدراس كسر الدال جمل من كيف يشبه لومع الغنم لومع

وقيل الدار واحد الدر وهي مساير السفينة وعليها نذر لومع

مسار بالكر مع مساير مع مسير

اتن بالفتح واتن بالضم تيمودن بجاي وثابت تمدن اتن بالفتح

تشديد تا وتخفيف آه تخو كبر زواني بزواج صراع كويد

اشدان آينه مع حب الاجيج لوب النار لومع

بينانا <sup>مجنين</sup> صلت <sup>للجين</sup> شارح <sup>الانف</sup> قدده <sup>فلاض</sup> بزرگ <sup>بين دارون</sup> دهنه <sup>دراز</sup> بينه <sup>بينه</sup>

دوخته بالفتح درخت بزرگ دوح جمع مع مع

كن بالكر وقت يدنون بوشش الكان والكنه جمع مع

شعنة <sup>الشئ السقا</sup> الباليه <sup>وبالهاده</sup> لومع

خطي <sup>يفضي</sup> عطش لومع

شعب بالفتح شكاف كسب بالفتح وشديد باروا كندن

طه لوجه صرعه لومع شفه بالفتح كارد مع

الصرع الطرح في الارض لومع نكبت الحجارة ظهرو اصابعه لومع

تت التيس ناصح وكع خريفا <sup>البحر</sup> موضع دوح

مراج <sup>خط</sup> الربعة <sup>القنص</sup> راجت <sup>مجان</sup>

الوفد من العادجان لومع

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>

مكة <sup>دراخه</sup>















لَيْلِيَّ يَعْزَمُ      بَيْنِي      وَحَفْدَةً  
مانند آن بر حرف      پسران      و دختران

إِلَى أَرْضِ الْمَغْرِبِ  
بِوَيْ خَوَازِينَ زَنْدَكَانِي

بوی خوارترین زندگان

و در معاینه و محاللات و معاینه اگر استر می یافتیم و در شرح  
 معاینه روضه خوضیه می گاه ششم از جمله این است که  
 ک زله و در هر حکایتی بمقصود هدایت و در هر شرایطی  
 دیگر گونه استاریت و در هر کلمه پند و حکمت و انواع  
 حقیقتی و بی نصیب کامل روی میسر است که اینک روی  
 و اتفاق چه کدورتی روی بسوی این کینه کند و گفتند  
 که اگر کتاب از لغات اینچنین برای انفرج دل بر حریف  
 اشراج جان اند و بیکدیگر همداستکیان بر خاند کافورین  
 با قلمم رنگی و از تمام شیرین سواد و بضایط خوب  
 و رابطه مرغوب مرتب کرده باشد رفیع ابواب  
 و فتوح امور عظام بسته نو فایده تمام باب کلام

سایغا  
کوارنده

آفتاب  
سما کی باران نور

خَالِصًا  
بِأَكْ

آم ید شد  
یا بپوشد او

ایکد  
ایکد دارد

عَلَى تَصَوِّفٍ  
بِخَوَارِزْمِ

از پلست چاربان      الا نعام  
الا كل البصر      الا ساء

حاصل آید المقصود از رسول اصحاب هم ذکر  
و در باب هم فکر و تافکی این آیت مانع آمد  
وَ اَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ بضرورت این  
تالیف بعد از اتمام کتاب حاجات السالین  
بود اختصار وجه خواستم ازین معرض اغراض بنایم  
در مقام مَنْ صَنَفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ  
در بنایم و لیکن از قول الله تعالی در باز گفتار ان  
همدم و رفیقان بمقدم ایام ختوانستم نمود و این  
عروس فکر خود را بزر و در مختصر و التحاکم اختصار  
متجلی و مکتحل گردانیدم و مفتاح کلستان نام نهادم  
و منقسم بدو قسم ساقطم قسم اول بسبب از عروف  
انفار میکند

[illegible]

۱۰۰

$\frac{1}{2}$

ضاد  
روشن ۱۲  
طلب  
۱۳

پیشینگان  
سما  
۱۳/۵

ولیا  
مستان  
مستان

تقيا

از کی

از کجی  
بکمان

10

[illegible]

الزوجة حصة درنة  
نقل من شرح وقاية

الزوجته درنة اربعة الابل،  
نقل من شرح وقاية ۱۱















حکایت  
کوتاه  
عالمیه  
زیر  
حکایت  
علیوار ۱۳

حکایت وقت و زمان و مکان و گردش حکمت دانش حکایت  
زیرین و آرایش و صورت حکایت تعوی بنام نگاه داشت حکایت  
مروت و اکریت حرکت کار کردن و شیوه و مکر حلاوت  
شیرین و زری حکایت پریشانی و سرگردانی حکایت معروف  
حکایت نام شهریت که آینه آنجا معروف است و نام حکایت  
اندازه و موافق حکایت بهار و آیات حکایت عین حاره و غیره  
انگیزان حکایت موسی درین و شمایه حقیقت حکایت و درین  
و سرور و آری و جایگاه و حدایت حکایت تنری و تنیر و حکایت  
حرارت نگاه بایه حضرت آینه لطیف بر هر که اطلاق کنند  
صادق و درگاه حقارت خواری و تنیک حکومت داور کردن  
و حکم جلالت حکایت بایه خلعت قباد و شیرین پوشش

حکایت  
بازار  
حکایت  
حکایت

حکایت شریک خدمت چاکری شونت درشت و زشت حکایت  
جنگ و عداوت و کینه حکایت زدی عداوت فیضی و رسوایی  
و کینه دیری حکایت پلیدی و ناپایدی حکایت کوشه و تنهایی  
حکایت دانایی حکایت کینه بخل حکایت رستگاری خلقت  
صورت حکایت آرد سوال حکایت زیاده کار حکایت بیخانی  
حکایت کربان گرفت عین خواب غار آینه و در گرفت  
خبرمند حکایت کار خوب نکرد دولت کار و آرد حکایت  
دعوت خواندن و طلب دعوت و آرزوی کند و در دست  
در یافتن و دانستن دست در دانستن حکایت عین لازم و در  
شد و اوج شد حکایت لکه شرط که هر چند در دولت پیچید  
درجات مراتب و جایگاه و هر چند در مراتب و دروغ و درشت

دولت  
دعوت  
دعوت  
دعوت

بیمان دین داری درشت سکوت قری غریبه و ذات  
تن و اصلیات و لذت خواری حکایت رفتن و کوچ کردن  
حکایت بخشش و دهر بایه رفت شفت و مرمت زیادت زری  
و مهری حکایت کباب حکایت طاعت و فاجعت حکایت عی  
و اکوید حکایت عی و کوشش حکایت جوارب کردن حکایت  
خیال و اندیشه و میل کردن حکایت کبانش و خوشحالی حکایت علم  
حکایت و حکایت خلق و مردم و حقان حکایت بری و پلیدی  
و مکر زیارت ملاقات حکایت تشویش و بهار و درین زرت  
نعرش و گناه زکوة مال پاک دادن در راه خدا و بکینه زینت  
زیبایی حکایت سلطنت شهر باری و چشم داری حکایت سیاحت  
ترکیب کردن و درج نمودن سکوت حکایت صورت بایه از قرآن

آرینه  
زینت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت

حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت

حکایت

حکایت حفت خلعت و عادت و خود حکایت فراخی حکایت  
نیکو حکایت حکایت و نادانی حکایت جوانی و زینت  
حکایت غلبه حکایت کوراج کرد حکایت سافرت حکایت  
یعنی عاجز شدن حکایت طریق و راه حکایت آفرینش و طبع حکایت  
عدل کردن حکایت ترس و محبت حکایت جوانی و کوشش  
خوشی حکایت و خواری و درشت و استواری حکایت مرمت حکایت  
سمات حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت  
در شمانی حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت  
و در بدین حکایت دلاوری و جلال حکایت شکفتن بنورده و حکایت  
شفت حکایت و کله و زرم شدت حکایت شفت حکایت  
سیر حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت حکایت

حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت  
حکایت







































ع علی الخصوص بر محض و یکنانه ع غواص شنا کننده و  
روارید از دریا بد آرند ق قفص معروف آشیانه جانور  
که در آن محفوظ می کند ق قصاص بدل خون و بدل هر چیز م منقص  
ناخوش و تباه م مخلفی روست م مستخلص طلب خلاص ن نقص  
کمی ناقص کم کننده باب الف اغراض عید و خلاص کردن  
روان آمدن و بخت کردن ب بیاض سفید و پاک و شخم  
سواد ت تقویض سپردن تحریض حرص تعرض ملاقات  
تقریض پیش کردن ع عوض شریع و ادراک ع عارض  
دخا ره عرض شمار حرمت ع عرض مصلحت و ضرورت  
دشمنایک ح محض محل و جای ح محض خالص و ناقص مخالف  
مرض زحمت ن نقص کم ی یسر ی یسر  
یغنی یغنی  
ییرد ییرد

قصص  
کشت  
نیکینه ۱۲  
لعل و لعلی  
وزو ۱۳

الاعتیاض  
عوض نشاندن ۱۴

انقض  
بست تر ۱۵  
کوشش  
برگزینیدن ۱۶

ایض  
روانیدن ۱۷  
و تبیین ۱۸  
آشنایی و آشنایی

حیف  
محسوس چنه ۱۹  
خیزش  
بالا آمدن از روی ریزش ۲۰

مفصل  
موضع بخار از نقره ۲۱

مواعظ پند ها و نصیحت محفوظ نگاه داشته شود و عظم  
پند باب **الحی** اطلاع دیده از تفتاح حاصل انواع **بها**  
و کونهای امتناع باز بحد **ب** بدیع نوباد و نادر و نیکو  
بیع خرید بیابان صحرا خرید و موضع **ت** تفرع فریاد زاری  
تواضع فروتنی تقصیر خوش آراستگ و عزت کار خرد نمودن  
تمتع برخوردار از **ت** توقع امیدوار توابع و ادعای غیبه برورد  
توابع لوازم تطوع رغبت نمودن به **د** جمع همه کرده  
یکجا جامع جماعت و نام شریف ولایت و مقام **ح** حد شرح  
تغییر دفع دور **ر** رفیع بلند ربيع بهار دوم **د** دفع  
**س** سجع سخن سوزن یعنی بوزن لغاتی سجع گوش  
**س** شفیق شفاعت کننده بخت دآرد و آفرینش خواننده  
رو **س** شفیق قییم **د** شفیق  
رو **س** شفیق قییم **د** شفیق

[illegible]



وزغ  
المصغ  
رنک کردن ۱۳  
بر بوع  
موشل دشت ۱۳  
نقه

۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۴

۳۵۵

۳۵۶

۳۵۷

۳۵۸

۳۵۹

۳۶۰

۳۶۱

۳۶۲

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

۳۷۰

۳۷۱

۳۷۲

۳۷۳

۳۷۴

۳۷۵

۳۷۶

۳۷۷

۳۷۸

۳۷۹

۳۸۰

۳۸۱

۳۸۲

۳۸۳

۳۸۴

۳۸۵

۳۸۶

۳۸۷

۳۸۸

۳۸۹

۳۹۰

۳۹۱

۳۹۲

۳۹۳

۳۹۴

۳۹۵

۳۹۶

۳۹۷

۳۹۸

۳۹۹

۴۰۰

در رنگ محمدی ۱۲

الخروج المرق من  
القدر الى القصعة ١٣

عَفِيفٌ  
وَبَاكِيَةٌ ١٣٥  
كَيْفٌ  
وَبَطْنٌ ١٣٦  
وَلَشِ  
بِزِيدٍ  
كَلَفٌ  
نَشَاءُ  
رُوحٌ ١٣٧

کشف  
اندر دین کف  
میان دست ۱۳  
کشف  
دور کردن  
دست مار ۱۴  
کشف

۵۹۳۰۵۸



















کام  
مالی  
کرم  
دینار چشم  
کرم  
کرم  
کرم

[illegible][illegible]

تراسم رسماً و دستور تمام دماغ مستقیم قرار و تئوار  
 رسوم رسماً و مشهوره و لازم مستقیم داخل و تراصم  
 ترتیب مختلف مشهور و تئو بیستم ستاره شمار مقصوم  
 پاک و یکنه معلم دانا و جای علم یعنی علم خانه مصر دارو  
 و دوا و دانه و هرگاه و هر وقت مقیم بدکان مستقیم  
 خوانند علم مقیم استار و تعلیم دهنده معلوم بوجود و هیا  
 دانسته معلوم مقیم کرده شعاع نایام خلف شین مقیم نشین  
 و یار مجلس و مقیم شراب نعم نعمها مقیم خواب نایم خواب کننده  
مقیم ترتیب نعم اری و بای و اعتبار نیز گردید ستاره  
و و مقیم کان و تصرف و فکر و خیال و مقیم فرض و ده نیک مقیم  
 اندوه و مقیم ملذذ و مقیم حسی مقیم به مثل و به بهای و به

ملازم  
مصاب  
مکرم  
مکرم

نصف  
چهار  
مقدار  
م  
از ۱۲

یوم روز

وینظرون  
اسم البعیر کوئی شتر کہ گویند  
وینظرون  
وینظرون

[illegible][illegible][illegible]

س  
ل  
م  
ن

بوعالی  
قد  
۲۰

درند به یغی این نشود

دیگاه

دو سربیل

رویا بخانه



























جهد بالفتح والضم تواني وكولس درج موح  
للفاء ذرة ترك الهمزة في الومع  
جهد الهزل ه شمع شكة ١٣  
ع-١  
كبد انت اور

جهد بالفتح والضم تواني وكولس درج موح  
للفاء ذرة ترك الهمزة في الومع  
جهد الهزل ه شمع شكة ١٣  
ع-١  
كبد انت اور

كرد ما و چون بهر هوده و بازی بگذرید بزرگ  
اذا ان آیت ایمان کن سائر او حکیمان یا من یقین  
بی لعل لا تمسک کریمای منی تو کنه کار برای  
ساتر و بر بازی کی که زشت میکنی دل مرا بر بازی  
بریم دار قوله تعا و ان جاهدک علی ان تشک  
یت ما لیس لک به علم فلا تطعهما و اگر کوش  
کنند ایشان را بر آنکه شرک آری تو پس بجز بزرگتر  
دشمن پس من اطاعت ایشان را قوله تعالی کلاً  
و اشرئوا و لا تمسکوا انه لا یحب المسرفین  
بخورید و بنوشید و هر آفر مکنید بدست که خدایتان  
دوست نارد هر آفر کنندگان را قوله تعالی

و لعل

فرق بالفتح و کون را راه بیان می کند  
که آن را فرق سر نیز گویند  
الحوز الجمع  
نفر  
دندان ١٣

و لو بسط اقله الی قد اجماعه و لعل فی الاثر  
اگر فراخ کند خدا تعالی را برای برکنان خویش بر این  
فرمایند در زمین قوله تعالی انما یستخفون  
بلیه مردان مرید زمان را قوله تعا حتی اذا ذکرک  
المفرق تا وقتی که در یاد او را خرق مشد قاذ اگر بگو  
فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین  
وقتی که سوار شوند در کشتی و میخوانند خدایا خلاص و  
خالص کننده اند برای او دین قوله تعالی ان انکم  
الا صوات لصوت الخبیث برستی که نه خوش  
آواز ترین آواز ده و هر آینه آواز غریب قوله تعالی  
ما صد بشرا ان هذا لک ملک کریم

و لعل

جهد بالفتح والضم تواني وكولس درج موح  
للفاء ذرة ترك الهمزة في الومع  
جهد الهزل ه شمع شكة ١٣  
ع-١  
كبد انت اور

الرجح بالضم الحارة عظام و الجمع و جمع  
والرجح لفتح الحارة و الجمع و الجمع و الجمع  
٤٠١  
القفر بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
سنا  
مهری ١٣

یز این آری مکران فرشته بزرگت قوله تعا فذلک الذی  
لمنتی فیہ بریت آنکه ملائت میکردید و از دشمنی  
و قوله تعالی فکم یک ینفعهم ایما خصم لک او  
با شای پس نفع باشد بر ایشان را سود کنند یا ان ایشان را  
هرگاه برهند ایشان را عذاب که قوله تعا او لک همد  
در آن ف معلو مر آن نعمت ایشان را روزی عذاب در شمت  
قوله تعا لئن لم تلتزم لئن جنتک اگر من توانم  
بر آینه شک کنم و من یق کل علی الله فهو  
حسبه و هر که توکل کند بر خدا تعالی پس آن خدا تعالی او را  
کافرت احسن کما احسن الله لیک نیکو کن  
خواجه نیکو کن هر که بت خدا تعالی اما عهد الیکم

الرجح بالضم الحارة عظام و الجمع و جمع  
والرجح لفتح الحارة و الجمع و الجمع و الجمع  
٤٠١  
القفر بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
سنا  
مهری ١٣

القفا بالکسر و الله  
بکسر و با کاف  
و بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
٤٠٢  
و بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
سنا  
مهری ١٣

یا بقی آدم ان لا تعبد و الشیطان انه لکم  
عدو و یسی که کرم عید می شمای فرزندان آدم بر تید  
و یو لایعین شیطان را که کون دیو بر شما را دست پیدا قال بل  
مقلت لکم انفسکم امر فصریح جمل گفت  
بلکه بسیار است بر شما را نفسهای شای پس برست صبر کردن خود  
قوله تعا لئن یقتنهم من العذاب الا دنی و وقت  
العذاب الا لکی هر آینه بخت هم در آن را عذاب اند که غیر  
عذاب بزرگ در حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم  
ما بین من لوی و قد یولد علی فطرة الاسلام  
ثم ابوه یهودانه او نجسده او نصرانه یا زنی  
زاده شد مکر هر آینه زاده میشود بر آفرینش مسلم پس در و در

و لعل

القفا بالکسر و الله  
بکسر و با کاف  
و بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
٤٠٢  
و بفتح القاف و کون الفاء  
و بالزاد الومع و الجمع  
سنا  
مهری ١٣



حس  
نسخ ترم  
المجلد  
بالشدة في الحرب ١٣

१. ४

الفرم الجيش الكثيره الوامع

خفوض

الحضرة ای بخط

۴۱  
خز بالفیه روحانی موزه

—  
—  
—

انما اموالکم  
مکرمال شما

چهارم  
آمدند

الرکوة  
آوند

دورید ۱۲۵

کج از اهل بیت

البشر بالفن

بهودند و بود اگر خوش اند خوش اگر نرا نند نرا نند میرساند  
 بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَدْ لَاحِظِي فِيهِ مَلَائِكَةُ مَقَرَّكَ  
 وَلاَ يَبْقَى مِنْكَ كَرِهٌ إِلاَّ تَعَالَتْ وَفِيهِ كَرِهٌ كَرِهٌ وَنُفُوتِ  
 فَرَسْتَه تَرْبَدَن بِخُورِ رَسَلِ حَرَّتِ يَا أَبَا قَهْرٍ قَهْرٌ نَهْرٌ غَبَا  
 تَوَدَّ حَبَّايَ ابُوهر رَهْمَ زِيَارَتِ كِي رُوزِي لَعْدِ رُوزِي  
 زِيَارَتِ شُورِ مَسِيحِ لَا يَغْلُوقُ بَابُ التَّوْبَةِ عَلَى الْعِبَادِ  
 حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ غَوْبِهَا اللَّهُمَّ اسْتَغْفِرْهُ  
 وَأَتُوبُ إِلَيْكَ تَوْبَةً رَوْيَةً بَرْدَكَ تَابَ أَيْدِ اقْتَابِ  
 زِيَارَتِ مَرْغَبِ يَارَ هَدُوْكَ كَرِيمِ وَارْزُقْ كَارِبُكَ رَيْحِ وَقُولْ كَرِيمِ  
 بِيَوْمِ تَوَصَّيْتُ نَفْسِي لِقَوْمِ كَرَامَتِ مَرْدُودِ رُوحِ مَسْمُومِ  
 حَرِّتِ أَعْدَاكَ وَكَفَّ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنِي وَجَنَّتِ

موت الاعضا وحررت  
موت قوكران افروخته است  
دستار منتهای لذت را بدینک  
از کرم که در شکم میخوردند  
بیا که کم می شود شکم را ۱۲

عبدالله بن عباس علیه السلام  
فی نقل الحیثه +  
۱۳

وطول این نظره

و من ترین دشمن تو فرست انگه جان به بلوت حدیث  
 الفقیر سید الوجیه الدائین درویش سیاه  
 در بر درویش حدیث الفقیر خضر و الفقیر  
 معنی درویش بزرگ است و فقیر نیست **اقوال مجاری**  
 قبا باین عظام و شله سوانه عظیم **احسان احوال**  
 ما عبدناك حق عبدك بكسر سیم ما ترا چنانکه  
 منوار پرشش تو قول ما عرفتاك حق معرقتك  
 نشناخت ما ترا چنانکه منوار شناختی تو قول انناس  
 على دين سكونكم مردمان برین ملوک خدا انکم اذا  
 و قار مردمان برکس میروند و ده و فاکند **اقوال قدم الخرج**  
 قبل الولوج مقدم دارد برین آمدن پیش از آمدن **اقوال**

البشر باجمع وسكون  
واحد وجميعهم اول البشر جميع  
البشر في نظام جلد اول في  
الامع  
يخفق  
جفاني في سويك دركار ۱۳  
عجود كل ما تكلفته  
وزن بيوت نصاب  
وحي ادب  
باركته  
عربا  
محبوب ۱۳  
التراب باكسرة اللدن ۱۳  
الان الصدق ۱۳

جل الشئ بالضم والتشديد مغمومه الوامع

دلتی

نصف  
عشار بالذ  
بردا واندن

الشَّاةُ نَظِيفَةٌ وَالْفِيلُ جُفِيفٌ كَوْنُهُمْ فِي عُرْدَتِ  
وَإِذَا فِيلٌ بَرَكْتَ وَرَدَّارُ الْفَيْتَةِ نَائِمَةٌ لَعَنَهُ اللَّهُ  
عَيْنًا يَقْطَعُهَا قَتْنُهُ خَرَابَتْ لَعْنَتُ خَدِيقَتِهِ إِنَّ كَيْ سِدَارِ  
كُنْدَرِ اَوَّلِهِ اقْوَالُ شَاهِدَةُ الْأَبْرِ بَيْنَ الْحَيِّ وَالْأَمَاتِ  
مَنْ هَدَى نِكَانَ مِيَانِهِ نَوْدُنٌ وَبَرَكِيَّتُهُ اقْوَالُ هَذَا  
الْمِقْدَارُ أَنْ يَجْهَلَ لَكَ مَا هَذَا عِلَّةٌ ذَلِكَ فَأَنْتَ حَاسِلٌ  
إِنْ مَقْدَارُ وَرَدَّارُ الْفَيْتَةِ زَيْدٌ بِنُ أَوْ عَلِيٌّ وَرَدَّارُهُ اَوَّلُ  
اقْوَالُ يَعْقُبُ الْعَرَبُ الْبَيْتُ أَوْ زَارِعٌ جَدِيتُ اقْوَالُ  
الْعَرَبُ بِالْعِ وَالْمُطَاوَعُ مَا نَعِيَ كَوْنُ سِيدَتِ وَبِأَعْبَانِ  
كَرْمَعٍ كَذَقُولَهُ تَعَالَى يَا عَرَبُ الْبَيْتِ وَبَيْنَكَ بَعْدُ  
الْمَشْرِقَيْنِ إِي زَارِعٌ كَانِيكَ جَدِيتُ كَرْمَعٍ مَن وَرَدَّارُهُ

خبر می کن بشناس و لا تكن عبوا بائید  
خبر و بائید ش رو سخت تخلو الناس على  
قدر حقو لهم سخن کنند با رمان بر اندازد عقلهای  
ن ضرب الحبيب زین دوست زیبات  
خبر شربت بلغوا ما عليك فان لم يقلوا ما  
عليك برساند هر یک برست اگر قبول نکنند نیست بر تو  
جزی لازم یا بخی آنک مستول يوم القيمة  
ماذا اكسبت ولا يقال بن اكسبت ای فرزندان  
درستی ترا بر سیده نمود در روز قیامت که عمل تو چیست  
و نه بر سیده نمود که پدر تو کیست اعوذ بالله من الفقر  
الملك و محاربت من لا احب بانه محرم باریها

23



از فقر که گوی ساری میکند و کند بهت همایکی  
دوست میدارد کاد الفقیس یگوید کفر میخواند  
اینکه باشد کفر لا رخصا نیست که فی لاهل اسلام نیست  
بعد در سلام جد و لا تمنی لآلئ القایده  
ایلیک عاید ه بخوش و منت منه که نفع آن توره  
باز کردند به سوی تو یقین و لا یقتدی بی به  
راه نمونی می شود بدان و او میگوید راه را السیف آخر  
التدبیتی نهایت تدبیر و دشمنی است کل انا و یقین  
بما فیته هر او ندی که می چکد جزیکه در دست عز و کل  
عزیز کننده است و بر رک صل الله علیه و سلم درود  
و سلام خدایتعالی و آله جل و علا بر رک بر رک

الذی

و برتر سبحانه و تعالی پاک است آن خدای اظلال الله  
تعالی فی ارضه و رب لارض راض عنه  
سایه دارد خدایتعالی در زمین او ای بر در کارش خشنود  
از او و خوش دار اللهم متبع السلیل بطول  
حیاتیه و ضاعف ثواب جمیل حسناتیه  
و ارفع درجاتیه و لا تبه و اولیائیه و دمر  
علی أعدائیه و شمائیه بما یلی فی القرآن  
من آیاتیه اللهم آمین بکده و احفظ ولده  
و آخرش بقعه ای باز دارد بر خورشید گردان مسلمانان  
بدرازی حیات او و بلند کردن ثواب بیکه ها او و بلند  
کردن درجه ان دوستان و یاران او و پاک کردن بر دشمنان

و بدخواهان او و محرم کردن چیزیکه تلاوت کرده خود  
در قرآن از آیات او ای باز خدای در امن دار او و فرزندان  
او و نگاه دار شهر او را و جای مکان او را تقدس  
تعالی برتر است و پاک ادام الله اقبالهما و ضاعف  
اجل لهما و جعل لکل خیر ما لهما همیشه دارد  
خدایتعالی اقبال این ناله و در چندان کردن بزرگ اینها  
و بگرداند خدایتعالی هر یک و در این ناله اطل الله علیه  
و جل الله قدره و ضاعف اجره دراز کردن  
خدایتعالی عمر او و بزرگ کردن مرتبه او و بکشت بدشمن او  
و در چندان کردن اندر زده او را عز نصره بزرگ کند  
یا بر او ادام الله علیه همیشه دارد خدایتعالی

مکر او را

ملک اول از حمد الله رحمت کند بر این خدایتعالی  
احسن الله خلاصه نیکو گرداند خدایتعالی رستگار  
او را صنع بنا بما انت له اهلک و لا تقبل بنا  
ما نحن له اهلک بکن تو بمن چیزی بلکه تو را در اسرار  
و بمن تو بمن چیزی بلکه مایان من و او را ویم حق سده الله  
نگاه دارد خدای تعالی او را انما الله من هانده روشن  
گرداند خدایتعالی محبت او ابنتهم الله بنا تا  
حسنا بویاند ایشان را خدایتعالی رویانند نیکو  
ادام الله تعالی ایامه و نصر اعلامه همیشه  
دارد خدایتعالی روزی او را و نصرت دهد علیه او را  
و الله المستعان علی ما تصفون و خدایتعالی



یاری کرده است بر چیزی که صفت میکند شعر شریف  
 طاع یی کریمه قسیم جیم  
 نسیم و نسیم و نسیم و نسیم  
 و اطاعت کرده شده و جبراس و بعام حق گذارنده  
 و بزرگ است و میگویند قسمت کننده اند آب محض کوثر را  
 با دست خود و ندر اند بکند ترسم و خوشخوی و خور ویراند  
 و صاحب مهر نبوت اند بلغ العلی الجلاله کشف  
 الذی جاحله حسنت جمیع حصاله  
 صلوا علیه و اله رسیده است بلندی بر سر خود  
 و روشن گشت تاریکی را بحالیت خود و نیکو گشت جمیع  
 خصصنها بر خود در دفرستند بر او و بر اولاد او

لقد

لقد عهد الدنیا دام سعده و اینه  
 لم یل بالوید التصر لذک یشتی من  
 لیسه حویر قها و حسن نبات الارض  
 من کمر البدر یحقیق لیکت شد دنیا  
 همیشه در دیک خجسته او قوت دما و از حدیث عالی  
 بعلما ی یاری کرد همچوین شود الله تعالی  
 بهی و اصل او خجسته نبات زمین از خجسته و بزرگ  
 تخم شعر روضه با و هاسنابل و حبه  
 صحیح شعر حله ها و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 او روست در خجسته که او از بزرگ او بزرگ شده  
 اذ ایسی لسان طلال لسانه  
 بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ

شعر اضح بنا ما انت له اصله ولا تعجل بنا ما نحن له اهله  
 کسور بخوبی وصول علی الکلب و قتی که نماید  
 شود آدمی در از کند زبان خود را همچو که عاقل شود او  
 بی در از کند زبان خود را میکند و کسر شعر اقل  
 جبال لمان من طو و انه لا عظم عند الله  
 قدر و من لا کتری که همای زمین کوه طور و بدست  
 که آن کوه هر آنچه بزرگتر نزدیک خداست و در هر  
 شعر اذ اشع الکلی یصول بطش و خاوی  
 المنع بطش بالضر و قتی که بزرگتر دلا و جمله  
 میکند بوقت و قتی که بی شود شک شروع میکند کفایت  
 شعر الا لا تجزین اغ البلیه فلتجن الطاف  
 حقیقه بدن و کاه باش و علی شوی از بزرگ و بزرگ و بزرگ

لقد

اذا لم اکن زکب الیائی اسعی لکم حامل العواشی  
 پس بر خدایا الطافی بهیانه دارد غم و بلا شعر  
 کفایت یمن بعد عیاشی و علانیته حد  
 و لمدت و یاف یطی پس کردی و قریه و ای  
 بیست و یاری بلیه ای مرله شکار و امن است و در غیر یاری  
 آنچه در بهیانه است شعر اشاهد من احوی  
 یغیر و بیله فیکفی شان و اضطرار  
 مشایده میکنم که لکه عاقل و وسیله پس لایق  
 می شود کاری که میکنم راه و شعر هیچ مارا شکر  
 یطی بر شکر کن لک ترفی خرقا و غریبا  
 افروز داشت لباز یکدشت شادان از بهر آن می بین  
 تو را سوخته و غرق گشته شعر یجاج الی صوت  
 و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ

لقد



اذا زلت ابيك ان سائرنا و حليمنا بامن يقبح امرنا كن لنا و كرمنا  
 مبدانهايه و اشرارها من شعر و عند صوب  
 الشرايات على الطهي **هـ** نيل عصي في الميا  
 لا الحشر الصلح و في ذلك زيدن بالخراب باغي  
 بحدش جهاد درخت بان نه سنگ خارش و فاكين  
 عليها حنانه علقته بالشجر الاخضر ناره  
 و ميوه درونش جهاد كل باره او خسته به درخت  
 سبزه اش **هـ** حلتك الناس حوله عطشه  
 و هو ساقى يرا و لا يسقى هلاكه نذر دانه  
 گرد او بستانكي و او سايرت كرده مي شود و نه هدر  
**هـ** شمس الطاهر حين الذل تلبسها  
 القدر منتصب بدر حريت طمع و آرزو و قيه  
 در ابدان

اذا زلت ابيك ان سائرنا و حليمنا بامن يقبح امرنا كن لنا و كرمنا  
 مبدانهايه و اشرارها من شعر و عند صوب  
 الشرايات على الطهي **هـ** نيل عصي في الميا  
 لا الحشر الصلح و في ذلك زيدن بالخراب باغي  
 بحدش جهاد درخت بان نه سنگ خارش و فاكين  
 عليها حنانه علقته بالشجر الاخضر ناره  
 و ميوه درونش جهاد كل باره او خسته به درخت  
 سبزه اش **هـ** حلتك الناس حوله عطشه  
 و هو ساقى يرا و لا يسقى هلاكه نذر دانه  
 گرد او بستانكي و او سايرت كرده مي شود و نه هدر  
**هـ** شمس الطاهر حين الذل تلبسها  
 القدر منتصب بدر حريت طمع و آرزو و قيه  
 در ابدان

شعر و القدر مخفوض او قعت نفسك يا مغرور في الخطر  
 و ربه كفتي في ربه و زكفتم الزايفه و نسي قهلا في مغرور  
 خوار حاصل ميگردد و كرم بالاي ديگدان مي جوئيد و ربه  
 فرومي آيد **هـ** ما ذا خاضك يا بحر و ربه الخطر  
 حتى حلتك فليس القمل لم تطير و ربه فروم  
 تراي مغرور در ربه تا هلك كشتي پس كاشيك كرم  
 نه ربه **هـ** باليت قبل يني يوما افور  
 يني **هـ** خرا طلا طم بر كيني و اطل ملا  
 قري يني اي كاشيك كرمش از موكش روزي بيايم بارو  
 خود خوراك طماخه زنده و زلوي رلهن پر كم شك خود  
 دل از ايد خود **هـ** قد شابه الموتى حماره  
 محلا جسد له حواره تحقيق مانده خرت اين  
 حيوان و مانده بچ كاك و كرم جسد او رت آواز **هـ**

شعر و القدر مخفوض او قعت نفسك يا مغرور في الخطر  
 و ربه كفتي في ربه و زكفتم الزايفه و نسي قهلا في مغرور  
 خوار حاصل ميگردد و كرم بالاي ديگدان مي جوئيد و ربه  
 فرومي آيد **هـ** ما ذا خاضك يا بحر و ربه الخطر  
 حتى حلتك فليس القمل لم تطير و ربه فروم  
 تراي مغرور در ربه تا هلك كشتي پس كاشيك كرم  
 نه ربه **هـ** باليت قبل يني يوما افور  
 يني **هـ** خرا طلا طم بر كيني و اطل ملا  
 قري يني اي كاشيك كرمش از موكش روزي بيايم بارو  
 خود خوراك طماخه زنده و زلوي رلهن پر كم شك خود  
 دل از ايد خود **هـ** قد شابه الموتى حماره  
 محلا جسد له حواره تحقيق مانده خرت اين  
 حيوان و مانده بچ كاك و كرم جسد او رت آواز **هـ**







بیت از دست و زبان که بر آید که عهده سحرش بزرگ آید  
اگر دست لایبی زبان از افکند بخواند معجزه را استعاره بگوید چنانکه گویند دست لطف و چنگل که در  
داوطلب بجهان دست نهان سحر زبان ظاهر است و مکتوبات آن بشکر محاسن پدیدار و بیانات نهان ۱۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ وَكَرَّ  
ذُرِّيَّةِ بَاقِيَةِ الْآلِ الْفَرْدِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

حاشا تمام شد  
ساق چنانچه در این کتاب است یا قطیعت غوث الاعظم را در این کتاب  
در این کتاب است یا قطیعت غوث الاعظم را در این کتاب  
در این کتاب است یا قطیعت غوث الاعظم را در این کتاب

بیت از دست و زبان که بر آید که عهده سحرش بزرگ آید  
اگر دست لایبی زبان از افکند بخواند معجزه را استعاره بگوید چنانکه گویند دست لطف و چنگل که در  
داوطلب بجهان دست نهان سحر زبان ظاهر است و مکتوبات آن بشکر محاسن پدیدار و بیانات نهان ۱۳

لَمَّا مَنِ الْقِيَامُ قَدْ تَمَّ وَالشَّيْءُ حَالِي  
وَقَدْ كُودِي بَقِيَّةٍ تَامَتْ مَهْرِي جَالِي

وَحَارَ تَحِيْرُ الزَّمَانِ فَنَدِي  
وَكُنْتُ تَغِيْرُ زَمَانَهُ تَرَسَايِدُهُ

ای که شفیق من شمری که باورش بهر باری ای تجارب که هرگز از دست و پایی خود و من و شخص کابردی  
تا آنکه تو را شایسته نباشد چنانچه من و تو را شایسته نباشد چنانچه من و تو را شایسته نباشد چنانچه من و تو را شایسته نباشد

وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي  
وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي

وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرًا نَاكِسًا  
وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرًا نَاكِسًا

قَدْ أَسَاءْتُ وَأَطْلُبُ أَحْسَانًا  
قَدْ أَسَاءْتُ وَأَطْلُبُ أَحْسَانًا

وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي  
وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي

وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرًا نَاكِسًا  
وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرًا نَاكِسًا

قَدْ أَسَاءْتُ وَأَطْلُبُ أَحْسَانًا  
قَدْ أَسَاءْتُ وَأَطْلُبُ أَحْسَانًا

وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي  
وَأَطْلُبُ لِنَفْسِي مِنْ خَيْرِ يَدٍ يَهْدِي











بغور بدخت سحران فرس بلد اقصی مرکب تافان  
 بقدر رسیدگی شعر ابی بی عدد ابی دوانید  
 حکم منظم سحر مال پی تامل سر پرده بوی  
 حکم منظم سحر مال پی تامل سر پرده بوی  
 ایت راعی دهر میسر یکتا الشیخ الشیخ  
 استاد پاریان طلبه کینه پیغمبر شریف نیست طبعش هزار  
 البایا الام پیشوای امین منبط الورا خواجه نثر  
 مع عالم مع ایت الهی انشار جای نزل در جهان مکرر  
 الهی صدر دیوان کلیم یزوت ملت عزمش بر اجماع  
 معصیت کردی دفتر الام کنده سید دین فتنه او برادر  
 نزلن ایوان بدلا لالت باعزاز آب عزای کرد  
 روزه کالج با شهد نامت معزت آید نامت ملک  
 مکنی جاه گرم گرم تیه برتر نیرور بال فروغ کرو  
 بنیک برتر جلد ابی سحر ایش فوت بازو روشن روی  
 پی رولن برنج دیوریزه پیش خانه پی قدرت  
 بان پی رولن کردی مروی نام او فرزند مهر قدم بر

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

حق  
 برکت

فخ اقصای نهاد تولدی بوم بر اردکان بطور  
 شغ اطراف وجود تحت زین نور اگرچه بظاهری  
 ارباب اسامی کسب کنی مایه فخر پردار پست  
 معصیت بنید فکر اختیار مبارک مبارک اجماع  
 الدیر فخرند قبا حرم برینان خوشی بدوینیم بری  
 آگاه باش مبارک کوه قاش قاش از سر بکرای در قسم  
 نعمت بهانکه خان مول دستور اندوه بلذت بود  
 طعن تحقیق نام آواز سرور این رسیدی رفته  
 دور ایام سرور جهان کرم مهال فطوبی العقیق حقیق  
 زود زمانه سوار جلاله سرور برینان بال بزرگ در قسم  
 سریر برناو سرور برین نهان آتش شوکت  
 تحت جوان بیتی لندی نهان طریق دهر  
 زال رسم شهریار فرجام تاریخ جاوید نیر جو فزون  
 پیر بهمان پادشاه نیک ولادت بمنزله جنت بخش زیاده  
 انشا الله بپوشه پادشاه خلیف پیر از اوج جسم  
 پادشاه بر پیش رویت پیش پادشاه بلند بلند نهالو

بغیر  
 نفعی

ازین  
 در

نوع  
 در

در

۴۴۹  
 یاور امانت خلودن شریف نوری بوی رفعت شل شریا  
 یار برینند نام پادشاه صفت فکر غیب فرزند سلطنت مرید نام  
 باز سرشهر یاران مکنونی پیرام آفاق تقوی عقیق آید  
 کلام سردار است پادشاه بهما دیور عالم بهرینکایر ثروت ده  
 ناپسند کردند بار نیکو کزار سیاسی به پادشاه برورند  
 نالایق رفت میوه بهرینکایر ادالته شکر بهرینکایر شمع  
 منزل حق خسرو نیکو کرب قول ارسلان سجاده برین  
 مکان را پادشاه نه طبع نام پادشاه طریقه بلند  
 بنال کس خروش کردار دست دس دس حق کزار حق العقیق  
 آواز کشته کشته شود فعل دست قدرت حق ادالته بایر اعتقاد  
 در واور رام کرکس شریف داور بهج یاور خالست  
 زانداست طبع نام جانور عجایب استا مکران یاری دهنه شد نیست  
 شتاب کام کامر بیاب سودمند عزمه ره بار هول  
 مکران قدم مقصد یافتن نفع مند میدان نام جوی لرزه  
 شکفت زینهار غلام کام نزع روان نر نر بهرینکایر  
 غیب خیر دل ایرودن مقصد جانفردن نام وزیر فاکه کشته  
 نای نوری

در  
 در

در  
 در

۴۴۸  
 نای نوری بانگ ارش میکنی جاده مستقیم  
 نخی انیمه آواز زخم برکنده طریقه تو استوار  
 هم بخردی کردگار برشت مرز کشور داور بخور غیب  
 ترس بقول استقامت خیر سرزین ولایت خدا شک مسافر  
 خرب سیاح جلاب خیف عزیز پر خرد بیغلی قدر  
 مسافر درویش کشیدای بهمان دولت برترن مزیر مرتبه  
 خرد کز رست خرم شاه پور خسرو بهرینکایر بدل  
 مکاره ادالته تو ضعیف نام وزیر پادشاه دستور ارش ترف  
 یارسی زاد بوم بضاعتش سقلاب بوم جاست  
 نام ولایت ولادت زین نام اقلیم نام کشور بهرینکایر  
 کاشت بهرینکایر بدوش خروش مشرف ناظرین و آویز  
 تفسیر کند ترس کشف شور نوبله دوازده نظر کشته که کشته  
 تاک بیم کاروان سلیم معزول جاه طنب اصل بدردار  
 شوق خرق سوداگر سلامت تفر برتره ریح اید مکنه جاد  
 دیر سیر درشتی بهم به بار آثار شاید عهد طرب  
 چشم کمان کجی یکدگر بهرینکایر نشانه سوار زان شادمانی

مکران  
 مکران

مکران  
 مکران

مکران  
 مکران



رسم بسع ایله غورکش لیان زندها شرط  
 دستور بکوش آزار اعان او فراخیه پناه لازم  
 زندها خبث تامل عقوبت سہمت همان  
 قیدخانہ زشت فکر عذاب احسان نام دیا  
 ونامون اندوخته بہیکل تناور فروانہ برک  
 خبی جمع کلمہ بشکل کبیر عاجزنامہ نوش  
 تاجیک علوم وختہ زحراق ناصبت شہدار  
 نام ولایت علم دوزیہ بکریر دلان طرف پاؤنہ  
 عجز کرم ستایش ایوان زہر سکر خام چیر  
 عاجزیر ملکہ تعریف حل عجب سکر مر غالب  
 سیر باخو معین قرین پیرایہ اکہلم زلالہ بوم  
 امانا بعقل مدیہ عنقریب زور تعظیم ولادت  
 سہر بوقت صدر ولادت سیاه برتدیرج  
 خیال نزدیک بلندین دیربر برسم آہستہ  
 انجن لے تخت بقدر فزونی سحر دستار زلالہ  
 مجلس فکر اول بمقدار زلالہ جوانہ عاقلان

جور سوار بشت برتاب صلاح تیز نوع  
 ظلم نوکیر ارکان کشیدہ نوکری عقل طریق  
 بہش پیش دستور تحت لہ طیبہ برتو  
 بہتر او زلالہ وزیر دلازدہ درہ پرتہ سایہ  
 رختہ طلعت پیکر خورشید پیش نور  
 سوانچ جہر عقل آفتاب زلالہ پیدہ بہت  
 ہمایر شمشادین اوصاف خلق میل شہر  
 برابر نام دشت قد صفہا خوی جنت اللہ  
 بخت تحت خواندہ سامان زلیت لاؤبالہ  
 پلیدی اول بکفت باسوریک زید بی پروا  
 دینہ سرگشت خیانت خیمہ تباہ شمع  
 میرانہ رخت دزدی کتر زشت بیان  
 بخولم ششم درپہ سیدی دیوونہ بوقت منزل  
 بزدہ ظلم آپریش احق جسہ فروختہ دیک  
 نہایت قرین کزندہ نیوشیدہ بخم زندان ہم دیدہ  
 خواہد مزید آزار بشنودہ بیکہ بندہ بیکہ جہنم

مستحق دجل قدرت سادہ رویا نہیں زبان  
 جوی مرزوقہ خوبہا ترس آوارہ زبان  
 زسودا جنکس زیر کتہ خیمہ تابستہ مرتفع لہجہ  
 زغم خیمہ کار دانا کتر تالیزن بلندہ لہجہ  
 خیمہ جرم خبث پاک ظن برتخت خصمان آفت  
 پادشہ کرم بند خوف کان نزد تو دشمنان عاقبت  
 اینک شکست انکاشتم بیم عز ذل بیلا ضرور  
 اینک عجب کاکہ کم برین عزت خواری بقدر نام کل ماندہ  
 سہکس مگر بہما درزم روی کز دست تباہ غروب لیکن  
 صلابتک درخشا ترش روی تبریرت بد فرہا بغض  
 آتش و سحر بارش حرفیکران غش خیمہ مجرم  
 آبرو سنجیدہ نزدیکی جیگیران غازی فروانہ بزمکار  
 بزرگ بر سر عیانک دربارکاه حق بہت گفت  
 بکر بان عین درکاه راست بہت در باطن  
 نکتہ اہمیت فزونی قوم درنگاہ محبت دستکاه  
 نادر بہت مزید استوار شدہ بجوف ہنگام

خاں سر زرش حلقہ متظر ضلالت  
 خست کونہ بخت تباہ کراچ  
 احتشام دودہ اندوہ پویندہاں بقصو  
 بیکہ اندوختہ دونکان بچہ  
 سر شک پیش قرین کوشہ نالان  
 انجو جس بد زشت طرف ناکندہ  
 نیمہ دیر مسکینت یامع طلعت انجن  
 طرف بخت خیریت بعینہ جہر حقل  
 خلد شک و ریح یقین عرف بصد  
 بکشت شرم بیکہ بر بندہ  
 دلیری جدل لہ لان لاغرم خروس  
 خنک بیکہ تزلزلہ بیکہ بیکہ  
 شطرنج غن ضیا تنزل بران  
 چالاکر بیکہ اختیار خواہ اولیائہ قرآن بخت







این قدر ستر آرایش آرایش خراج خلد برادر  
 این مقدار بوییدگی آلودگی روشنی خصلت برادر  
 از وجود آینه باغ دون بر حوض بیکار خام  
 حوض حرام طریق خراج کینه میوه نامت چنگ مغز  
 شیرین جوشیده برشته برهم پیرامنت کشته دست کر  
 نیافت نام باقی خیر بیکر کمر آلودگی تو شد دست قدرت  
 دارا رخ تیار طربان کیش خدک کیانی  
 نام پادشاه چهار قیله جوان مدح نام درخت نام دیار  
 عدم خوش ایران تور مغزل لگو میره سرور  
 ناپید عود نام بلند نام شهر چراگاه سرگون شک  
 جویان درخت مرغی نفوت مهر کمر بر تیر بر خضر جل  
 شانه خنجر بر زبانی کمر بر تیر بر خضر جل  
 نکویش ناله بیکوان کله نغان نوم سالار  
 نیکو خوار آوار در محل خوابگاه شور خواب سالار  
 رشوت عشق بکسل تیر بجو غیب تیسر  
 لایح فریبده بره غایب تیر بر سافر عقل

جرم کینه فروغ قضا لا خشک سال سینی  
 لوزنکار لوزنکار امیر خط سبک بر شانی  
 کام بت لعل دمع بعارض فکار هوشان  
 شصت غنمت انجوان بر خراج زخمین جوان  
 دوش آغوش سرو نرگس کلین مرکت  
 کمر آلودگی نام دشت نام کل شام دشت کل خمر  
 شوریده تله سجاد دلی طانات قبا  
 جئون نام پادشاه خلا خرد میوه نام پادشاه  
 پایا نام جمد انجمن بتافت در مان بفرسوده  
 صندل لوزنکار نام کردانه مسلح کتبی  
 سوزا یزد نیرج جرم الا منزل خیرین مزد  
 خیل بی عقل نیافتست نام لاله باش مرز قیامت در مزدی  
 بهل اقصای تمیز بدوین آرزو مرز کال  
 خرقه اطراف آرزو بگردان حوض دیه سرین  
 خیره باز بدیدار نوبتی نفوت سر سالار  
 کینه نمد بر آیدون یکوقت دور خیل سردار  
 انظار آرزو آرزو آرزو

سردار

روان

خار

دادم

بر در کینه

میوه

نیر

نیر

نیر

نیر

نیر

نیر

نیر

نیر

نیر

۴۴۷  
 این قدر ستر آرایش آرایش خراج خلد برادر  
 این مقدار بوییدگی آلودگی روشنی خصلت برادر  
 از وجود آینه باغ دون بر حوض بیکار خام  
 حوض حرام طریق خراج کینه میوه نامت چنگ مغز  
 شیرین جوشیده برشته برهم پیرامنت کشته دست کر  
 نیافت نام باقی خیر بیکر کمر آلودگی تو شد دست قدرت  
 دارا رخ تیار طربان کیش خدک کیانی  
 نام پادشاه چهار قیله جوان مدح نام درخت نام دیار  
 عدم خوش ایران تور مغزل لگو میره سرور  
 ناپید عود نام بلند نام شهر چراگاه سرگون شک  
 جویان درخت مرغی نفوت مهر کمر بر تیر بر خضر جل  
 شانه خنجر بر زبانی کمر بر تیر بر خضر جل  
 نکویش ناله بیکوان کله نغان نوم سالار  
 نیکو خوار آوار در محل خوابگاه شور خواب سالار  
 رشوت عشق بکسل تیر بجو غیب تیسر  
 لایح فریبده بره غایب تیر بر سافر عقل

عشق

عشق

عشق

عشق

عشق

۴۴۸  
 رعد پروندهش بی بتائیه کمر بر بوم  
 بهک تنع مندم قدم بیدیه بیکر دلالت  
 اقبال بتافت بنا کام سینه بار کینت  
 حلت کردانیده بفرمصد جنگ میوه بریده  
 در کاف کین بین خاوند داوور خیرین نیر  
 در روز مشق شیخ صاحب ادعای پاکش نیافت  
 بغزائیک کج تنوشش جھانسان بقدر بر  
 بولادانای کج سخته جهماندار مقدار نیر  
 بیکوان غیب کله فر فرماندهی مهر  
 در بام سفر جای خوابگاه بید حکومت مهری  
 کریان کریان نوزده خدک نیر شش دزد دزد  
 نام نیر دود نوزده بیدیه بی درنده درنده  
 دواب کمر کمر کمر کمر کمر کمر کمر کمر  
 چهارپایان مران خوک کمر کمر کمر کمر کمر  
 کفر انکور خزان کشته درو بار زقوم رطب  
 درخت طار بکزان کاشته بدیدار میوه درخت انکور خزان



نطوش بودا جف پیر خاش تیره لیه  
 لاشه او بخشم غلم بخت لکراک  
 اکرام درم یزدان شهر یار پشت خاندان  
 تقسیم یکله استغای پادشاه مدینه خلیفه  
 روزی در داور که پیش سیمت عقوبت  
 روزگار خدا کهان زکام عذاب غدا  
 اندرون بر پاک پلید خورکان روزت  
 جرم یوه پاک ناپاک کودکان روز تو  
 کم خرم بخوری الله نوم سالار زبردست  
 کم عقل در خورید اکاهش حواله سر داران رقیب  
 زینهار دفع رشتن کوک جسد جسد یزدی  
 خردار دور بوه ناکه چاه درون دشمن بی یزدی  
 عرصه مهات ناصواب خدمت بخوانند محتشم  
 بدان ملاد تالاق خدمت کننده طلبید  
 رشتن داد که حق هم آله بداور نیاز بزرگوار  
 بوه عدل کند لالت در حق خلای روزگار  
 غلام

بار بلفرد شک کوی رود بنه کره میراصل  
 نزدیک پشته سره بشا بزه فکر جمع غلم حکم  
 خور فرا نکان طب فرماندهی لایزال عزیزی  
 آفتاب دانا نام کتاب حکومت همیشه باشد بزرگ  
 یه دران دم جوه واز بنده پروین قزل ارسلان  
 بنی دران وقت بخشش حرص یافت شقا نام پادشاه  
 بالوند بر میفرشت سخت داشت برش پیچ پیچ  
 بنده بلند از بزه بسیار داشت لاله او پیچ  
 عروسان روضه لاجوردی بیضه قزل خرم حست  
 شبوبان باغ نقش ز کبر نامش مبارکت  
 بشیر تصرف خرس شوریه جم الب ارسلان  
 پوداق پیچ دوان بجزا دیوانه حال نام یک نام پادشاه  
 آماجگاه دیوان نشب ده دارو کبر تباه ناکه  
 تماشاه دیوانه در پی شهر حکومت رفت تباه  
 ناپایدار دیرینه روز عهد سکا ایت کفرد  
 یوه بیار روز بزه لاله بیگانه بد تو نام یک

فرزانه ابد انتقال جیش غور بی علف تلف  
 دانا پیوسته نقل لک نام ملک پیراه پیوسته  
 بعزم فکار چشم شاد به تابوت بکودون غلو  
 قصه خفایه لکرم لوفیه جنازه بر آسمان شور  
 خرم نیام فکار کیش خضر بهر بی سجاد لاله  
 خرم نیام زمره خضر بهر قسم طبعه برون  
 سار زری به خشت پی یکسر زلفت آرمیه خت  
 ماهر زری بهر دروازه پس یکن کخن آرام یافت بلید  
 انداز دوشینه دوش آخت ستر قدر زکشت سحر  
 طاقت کل یک لالت کل روز آخت دال حکم بزدان بخت  
 بغیر نگویش و خوار دیدگان سوه خلق سیروش  
 لغت بدی سخت چشمهای تیرم که در جوی آواز او  
 بکینه داستان سربان نگویش و بالوت دور مومن  
 در زمان روایت تیرم که در جوی آواز او  
 سحر جنگ غناب خضاب لغت جولا شکافه جوی  
 عقل چکل سحر رنگ پنی اکوه جسد ندرید

و شاقان قفا دلبر تما باز فارغ تیار  
 متکبران پس خورشید امید کشاک نام ولایت غم الم  
 به خور آیدان وجد شناور بهر خرم  
 کودک جهل کند یافتن تیره بار نزدیک عیب  
 دو مامون تابان باوق آرباب عزالت علم  
 در نه خفایه بد خنده صحت کورنیه رایت  
 عدم رئیس در قلب جاوشان اطلال  
 ناپید صحنه درجانی خدمتکاران قاشش ریشم  
 بلان نخچیر یایه بیغوله منصبی لایع که یک تیره  
 بهلولان فکار ستره بصر بزرگ نام یک که در خلوت  
 نقش زر زهره علف سمار آشوب لکد تسبیح  
 بزرگرم علف تسبیح سنجی لالت ازین  
 بدنا رخام منصف از صوبه سماع سرباز دولت  
 جوان ننگ برور بزرگ از دانه زار تو کینه تشنه جوع



۴۵۳  
 حلال بستم باری لایق نوای بی برهاری واره  
 چراغ سپید گشت نام باری طرف سنی برآواز خدا  
 در دنیا در خور موش کور دخت دلستانم  
 در ترنم لایق نام جانور دختر خوب این وقت  
 شاهدی تولدی تلف در خون کزید نفوذ در بند  
 محبوبیت جنت سلف لایق کائنات نادر در شهر  
 فرا خطناک بد زهر نازنی دلارام جانان بودار  
 بر هولناک بد سیه خوب خوب کجوب عوار  
 انکس شیبی فرمای یاری اریست افروز بهر  
 شهنشام خوب نام جان قدرت اریست افروز نصیب  
 بیدار بوم رخت خاشاک سری دافوز  
 بنیدن سزین سامان خس سرور روزنای دل  
 سلم شولیده مالیک بن موس قیامت  
 سزین آلوده مالیک شنه بیزرک قایمی  
 نامزد

۴۵۷  
 حلال بستم باری لایق نوای بی برهاری واره  
 چراغ سپید گشت نام باری طرف سنی برآواز خدا  
 در دنیا در خور موش کور دخت دلستانم  
 در ترنم لایق نام جانور دختر خوب این وقت  
 شاهدی تولدی تلف در خون کزید نفوذ در بند  
 محبوبیت جنت سلف لایق کائنات نادر در شهر  
 فرا خطناک بد زهر نازنی دلارام جانان بودار  
 بر هولناک بد سیه خوب خوب کجوب عوار  
 انکس شیبی فرمای یاری اریست افروز بهر  
 شهنشام خوب نام جان قدرت اریست افروز نصیب  
 بیدار بوم رخت خاشاک سری دافوز  
 بنیدن سزین سامان خس سرور روزنای دل  
 سلم شولیده مالیک بن موس قیامت  
 سزین آلوده مالیک شنه بیزرک قایمی  
 نامزد



۳۰۰ > ف

۵۰۰

۲۰  
۵۰۰  
۱۰۰۰



